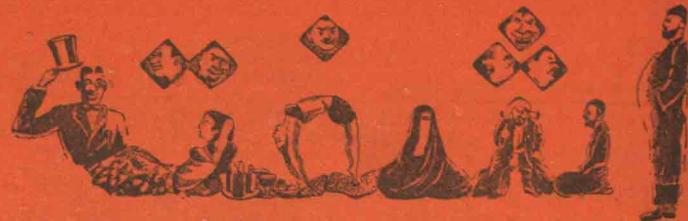


کسانی که در راه می‌میهن  
بغون خود را کنین نده‌اند.  
در این جهان جز نام و افتخار  
نداشته و در آن جهان جز در  
فردوس بربن خانه نخواهند  
گرد.

علی علی‌السلام



شماره شانزدهم - دوره هشتم - سال ۱۳۴۴  
پنجشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۴۴ - ۱۸ شعبان ۱۳۷۳



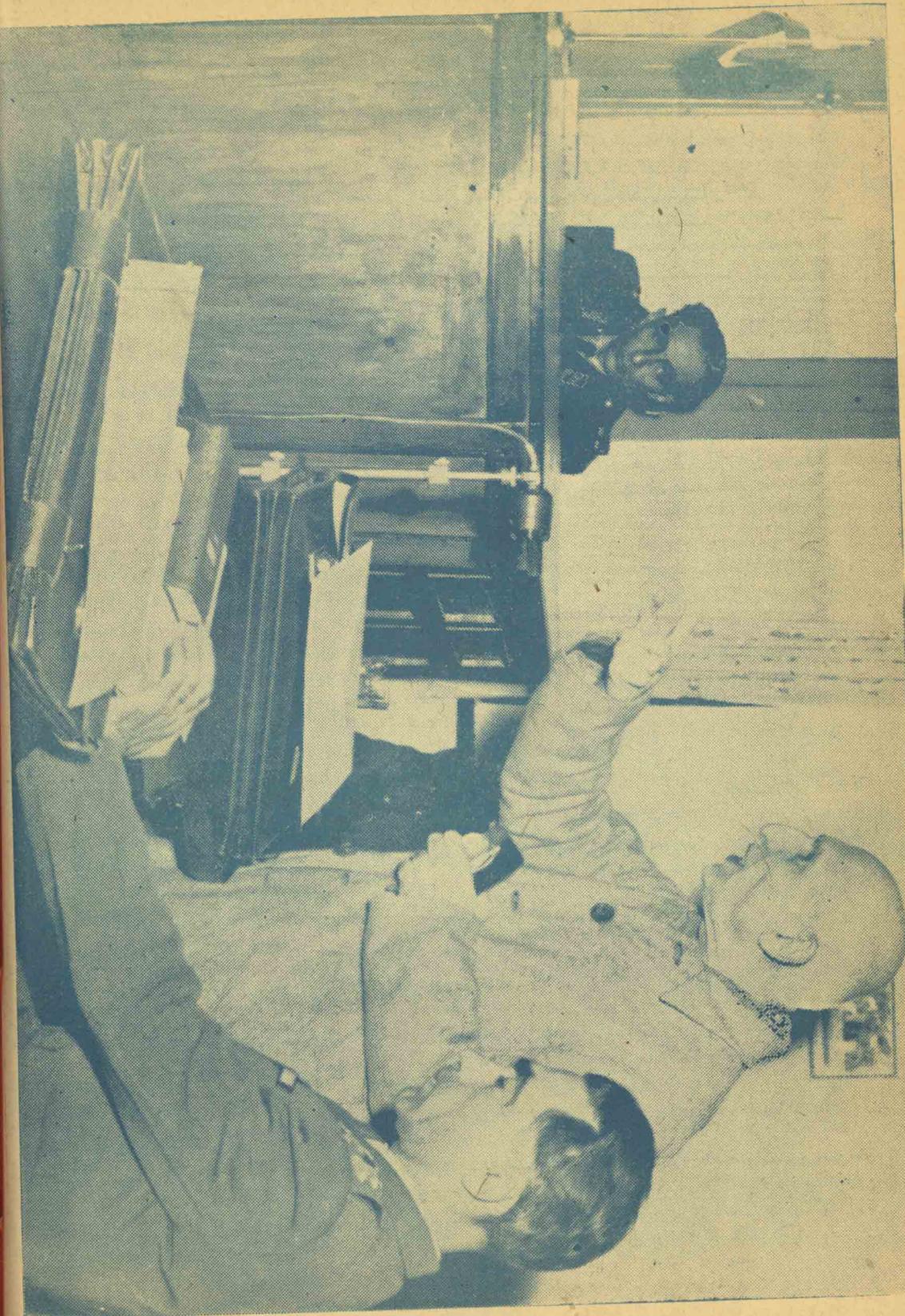
### فهرست

- دادگاه عدل الهی یادآدگاه  
تجدد نظر  
خبردار اخلي و خارجي اين هفته  
بص هيدروژني  
طلای سیاه  
بچه‌ای که نیم سیر بود  
حریان محاکمه دکتر مصدق  
گوشه‌ای از اجتماع کیف  
در خلوت و حرمسرا  
راهنمای چیز نویسی  
آمیر کاینه  
مصلق و پک ماقبه  
ادیات  
قرن یست و یکم  
متهم ردیف پاک و شش  
شرح حال این سینا  
سائل مربوط بر ندگی

سال بیست و ششم

شماره مسلسل ۰۵۰

بها: ۴ ریال



## دادگاه تجدید نظر یا دادگاه عدل الهی

اگر دادگاه عدل الهی باشد که هر حکمی بددهد درست است و اگر ظلمی گاه...

آنداختم که تور پیدا کنم بیدا نکردم  
وچندی وارد اطاق شدم - دیدم  
یک مرتبه برای بار دوم چشم افتاد  
پیچه ها دور والده آقا مصطفی جمع  
شده اند و دارند روزنامه میخواند  
با قای دکتر مصدق دیدم مبصر صفوون  
بازوی دکتر مصدق و گرفته دارند میکند  
طرف خودش از اون طرف مبصر صوف  
مشغول شده اید - والده آقا مصطفی  
گرفته بود میکشیدش بیره توی صوف  
خودشون : میخواستم برم جلو بینم  
اینها بدکتر مصدق چی کار دارن اما  
مبصر صوف ما نمیداشت از صوف بیرون  
برم بعد یادم آمد که بای میر شنیده  
بودم روز بینجا هزار سال آدم فرق  
میکنه - جوون میشه چشمی صدر فرسخی  
سال را صبر کرده مادر اهم صبر میکند  
دو سه هفته دیگر تکلیف آقا دکتر  
مصطفی معلوم خواهد شد و معلوم خواهد  
شد که دادگاه تجدید نظر چه رائی  
خواهد داد .

بعجرد یکه اسم دادگاه برده شد  
والده آقا مصطفی مثل کسی که گسم  
کرده اش را بیدا میکند گفت : راستی  
آقا به خواب دیدم برام تعییر کن -  
گفتم بازچه خوابی دیدی - گفت :  
خواب دیدم روز بینجا هزار ساله -  
در صحرای محشر همهی عالم جمع هستند  
حتی درخت ها و حیوانات هم صوف  
کشیده بودند - همانطور که توی  
کلاس میشه - همانطور هم آنجا هر  
دسته و هر جمعیتی یک مبصر از خودشون  
داشتند - فرشته ها هم صوف کشیده بودند -  
اول صوف هر فرشته ای هم یک فرشته  
مبصر بود .

توی اون کیر و دار بیاد تواقتادم -  
چشم اند اداختم بینم کجا هستی بیام  
پهلوی تو - هرجی نگاه کردم تورو  
ندیدم - عوضش چشم افتاد باقای  
دکتر مصدق که توی صوف رجال گفت  
این فرشته آمده این آقا و بیره توی  
صف فرشته ها هر چی من میگم این  
بقیه در صفحه ۱۹

در منزل «دنیس رایت» مستشار سفارت

بر پا گردید .

عده ای از آقایان مدیران و  
نویسندها و خبرنگاران جراحت باتفاق  
بانوان خود را این میهمانی دعوت داشته  
و مراسم آشنایی بین آنان با آقای  
«رجینالد باروز» توسط آقای «دنیس  
رایت» انجام گرفت .

آقایان «استیونس» سفیر کبیر  
انگلیس - «انگلوس بکت» معاون  
وزارت سوخت و «دوايدسر پل» رئیس  
قسم خاورمیانهی خزانه داری انگلیس  
در مجلس ضیافت حضور یافتند و با هم مان  
آشنایی حاصل کردند .

آشته : خبر بالامیکوید : آقای  
«دنیس رایت» مدعوین را با آقای  
وابسته مطبوعاتی آشنا کردند -  
معلوم میشود مهمان معتبرم با آقای  
«دنیس رایت» آشنا بوده اند که ایشان  
معرف شده اند .

چون والده آقا مصطفی شایه  
دارد و نیشید او را در این ضیافت و  
مهمانی برداشلا والده آقا مصطفی  
راضی نمیشود با خارجیها سلام و علیک  
کند چه رسید باینکه بانها دست دهد  
متاسفانه مدیر آشته از این فیض بزرگ  
یعنی آشنایی با آقای «رجینالد باروز»  
محروم شد . اینکه گفتیم متاسفانه برای  
اینست که اگر آشنا میشدم قطعاً برای  
آندهی ما مفید بود . خدا والده

آقا مصطفی را لفعت کند .

آقایان نامه ای راجع یافته  
امور صحی تصویب هیئت وزیران  
رسیده است .

بوجوب این آین نامه کلیهی  
مؤسسات صحی مملکتی تحت نظارت  
وزارت بهداشتی قرار میگیرد .

آشته : این دو مین بار است که  
آقای دکتر جهانشاه صالح وزیر بهداری  
شده است و تا وقتی ایشان در رأس  
وزارت بهداری هستند این آین نامه  
مقدم واقع خواهد شد و ای بعد از

ایشان . چه عرض کنم .

در این هفته :

### خبرهای خواندنی کشور

را بدون رسید قبول کنیم .  
\*\* هشت نفر از اشمندان شوروی  
هم برای شرکت در چشم هزاره ای  
ابن سینا وارد شدند .

تا کنون ۵۷ نفر از مستشرقین و  
هر آنها آنها «از هشت کشور» وارد  
تهران شده اند .

آشته : جای دکتر صدیقی در این  
چشم بزرگ خالی است چه که هیچ کس  
با ندازه او ابن سینا را شناخته و هیچ  
کس قدر او برای ابن سینا خدمت نکرده  
است .

\*\* یکسی از اعضای عالیرتبه  
و مطلع وزارت دارای اطلاع داده  
است که :

چون ادارات و دوایر غیر مفید  
در مملکت زیاد شده و کار معوق و  
معطل می ماند . در نظر گرفته شده  
است :

بعضی از ادارات و دوایر منحل  
گردد و کارمندان بیکاره «وفاسد» از  
وزارت توانه ها و ادارات طرد شوند .

آشته : این مخبر نمیدانست از  
جهان خارجی می کنند والا سکوت  
میکرد - دیگران میدانند زاید و  
میافتاد .

\*\* جلسه هیئت مؤسسه انجمن  
آثار ملی برای است آقای علا و با حضور

آقایان حکیمی - علی اصغر حکمت -

دکتر صدیق - سپهبد جهانگرانی - سپهبد  
آق اویلی و کفیل وزارت فرهنگ در  
تالار ابن سینا مینما تشکیل شد .

آشته : جا دارد که اقلات اشاره  
را حفظ کنند .

\*\* آخرین خبر حاکی است که

آب رو دخانه قزل اوذن بقدی بال آمده  
که از روی پل دختر جریان دارد و ببل  
چوبی ۱۴ کیلومتری مراغه و بیل یک چشم  
حومه میاندو آب را نیز آب برده  
است .

آشته : پل هارا مدتی است آب  
برده .

\*\* هنگام طرح اعتبار نامه ای  
آقای فرید ارا کی خبر نگاری یکی از  
هر اید فریاد زد آقایان این ادا کی  
نما بینده بروجرد نیست رأی ندهید -  
شرافتان را لکه دار نکنید .

آقای ریس دستور دادند آن  
خبر نگاردا از جلسه خارج گنند .

آشته : این مخبر نمیدانست از  
جهان خارجی می کنند والا سکوت  
میکرد - دیگران میدانند زاید و  
میافتاد .

\*\* امروزیک مقام مستول در  
وزارت دفاع ملی اظهار داشت مقامات  
نظمی امریکا مشغول مطالعه و بررسی  
وضع نظامی ایران هستند و می کوشند  
ترتیبی دهنده که حد اکثر کم ممکن  
را بارش ایران بدھند .

آشته : تالا سه او کش های کنه  
و معلوم نیست این دفعه دیگر به چه .

آهنگی خوانده خواهد شد .

خدا ما را از شر دشمنان داخلی -  
مخصوصاً خارجی حفظ کند انشاء الله  
تعالی .

\*\* مخالف سیاسی اظهار میدارند  
که ناین دکان کنسرسیوم می کوشند تا  
تضمين های اقتصادي از ایران بگیرند

و این موضوع تا اندازه ای موجب  
یاس گردیده .

آشته : اما ما مجبوریم شماها

\*\* خبر گزاری فرانسه: گزارش  
های رسیده از تهران حاکم است که  
مذاکرات نفت ادامه دارد.

آشنه: عجب! اینکه تازگی  
ندارد سه سال است مذاکرات نفت  
ادامه دارد اگر منجم هستی بگوییم  
چه وقت تمام میشود.

\*\* نمایندگان کنسرسیوم بین  
المللی که جهت فروش نفت ایران  
تهران رفتند مدت سه روز در  
آبهای ایران توافق خواهد کرد.

آشنه: چرا؟  
رویتر: اذواشتن خبر میدهد  
دانیس ستاد نیروی هوایی امریکا  
بنگرمه امریکا اطلاع داده است که  
دولت شوروی مشغول تقویت نیروی  
هوایی خود میباشد بدین که مملکت  
امریکا و سایر دولتی بهبود اوضاع  
ازحملات هواپیماهای شوروی مصون  
باشد.

آشنه: تا کاملاً باخلاق یکدیگر  
آنشوند.

\*\* هنوز طرز کار کنسرسیوم  
که میخواهد نفت ایران را بخراج  
صادر کرده و بفروش رساند معلوم  
نیست.

آشنه: از روز اول معلوم  
بوده جنابالی و بنده اطلاع نداریم.  
\*\* یک مرتبه خبر میدهنند: یکی  
از نبردنوهای دریائی امریکا وارد

دو این هفته:  
خبرهای خواندنی خارجی

بمخاطره اندازند.

آشنه: آیا شما میدانید خود  
امریکا اینها برای آنقدر بنفع شوروی  
ها تبلیغ میکنند - قصدشان بر کردن  
گوشها است یا ترساندن مردم.

\*\* امریکا برای مصوّب نیت از  
تشعشع اتمی لباسهای ماسکهای مخصوصی  
تهیه کرده اند که جنگجویان را از تشعشع  
آنمی محافظت میکند.

آشنه: روسها هم چیز های  
دارند که هیچکس خبر ندارد خداوند  
سئوال نمایند کان حزب کارگر انگلیس کسون  
ها و شورویها فقط کند.

\*\* برای اینکه خیال دولت و  
ملت فرانسه راحت باشد « آین  
هاور » رئیس جمهوری امریکا ظاهراً  
بیامی بعنوان نخست وزیر دول غیری  
اروپا ارسال داشته ولی « توجهش  
بفرانسه است »

در این بیان « آینهاور » قول  
داده است باروبا و جامعه واحد دفاع  
اروپا کمک کند ولی اینکه یک دولت  
باقی مانده باشد - ضمناً برای تضمین  
قول خود یا مزید اطمینان گفته است  
دولت امریکا برای مدتی نا محدود  
قوای نظامی خود را در اروپا نگاه  
خواهد داشت.

آشنه: تمام کارها برای لحاف  
ملانصر الدین است و میرسنده این لحاف  
غلتان سر، اروپا بیافتد.

\*\* برای مسافت ملک سعد  
پادشاه عربستان که « با چهار پرس خود و  
هقده شهرزاده هفت فرازوزرا بعیت  
عده ای از مستحقین » پاکستان  
مسافت کرده اند، از طرف خبر  
گذازدها و رجال سیاسی تفسیره ای  
کوناگون شده که بی ارتباط بپیمان  
اتحاد ترکیه و پاکستان نمیدانند.

آشنه: این مانورها بعد از  
جنك دوم بوجود آمده است و لابد  
پادشاه عربستان برای تماشای فیلمهای  
پاکستان با آن مملکت سفر کرده و ابدآ  
ربطی بسیاست ندارد. قطعاً در پاکستان  
 بشکار فیل هم خواهد رفت.

\*\* خبر گزاری فرانسه اطلاع  
میدهد که ژنرال « محمد نجیب از  
نیست ولی نقل آن برای اینکه جزو  
مقام نخست وزیری استفاده کردو جمال  
پروزه بایکانی مفز ما باشد یعنی فایده  
عبدالناصر معافون نخست وزیری عهد

ترجمه و تفسیر: ج ش

چکیده جراید خارجی

## بهبودیار و زنی

الف) چار بهبودیار و زنی اعلان خطر به جهانیان تلقی نمود.  
مردم اذاین بدینه انتقال آنان از  
شهرهای بزرگ شهرهای کوچک و کم  
اهمیت میباشد.  
روزنامه تایمز چاپ لندن که در  
موقع بصرانی کمتر اتفاق افتاده  
دچاریم و هر اس شود در این مورد  
میتوسد:

حقیقتاً میتوان اعتراف کرد که  
دینا امروز مواجه با خطر عظیمی  
شده که برای آن باستی باشوروی  
کنار آمد و چنانچه از مذاکرات  
با دولت شوروی تاکنون نتیجه مشی  
بدست نیامده با کمال امیدواری نسبت  
به آینده نیز باید مذاکرات را داده  
داد تا شاید نتیجه مقیدی حاصل شود  
و باین وسیله نوع بشر را از نیستی و  
نا بودی قطعی نجات داد.

در اینجا این سؤل بیش میاید  
که چه توافقی بین دو بلوک متصاد  
که کوچکترین اعتمادی نیز بیکدیگر  
ندازند در حال حاضر امکان پذیر  
خواهد بود؟

و آیا نظریه نویسنده روزنامه  
تايز را جز با اینکه خواسته باشد  
خود را فریب دهد به چیز دیگری  
میتوان تعبیر نمود؟

امروز توسعه روابط تجاری  
مالک اروپائی با شوروی به مردمی  
اروپایان را سرگرم نموده که توجهی  
بسائل دیگرندارندتا چاییکه، چرچیل  
نخست وزیر انگلیس که ۸ سال قبل  
در فولتون نقط بر هیجانی برای تقویت  
نیروی نظامی و صنعتی در برابر هیولا  
کونیسم ابراد کرده بود اینک معتقد  
شده است که برای استقرار اصلاح باستی  
رؤسای ممالک بزرگ غربی بازعمای  
کر ملیان بر دور یک میز نشسته و از  
طريق دوستی مسائل بین المللی راحل  
نمایند.

مسلم است هدف چرچیل از این

که آزمایش بمب یید روژنی بوسیله  
سقوط ازهوا بیما صورت نگرفته بلکه  
بر روی یک برج مرتفع انجام یافته  
است و قدرت انفجار آن چهار برابر  
نیروی بوده است که کارشناسان فنی  
انتظار داشته و بیش بینی نموده بودند  
و بطور کلی قدرت انفجار آن معادل  
و بطور کلی قدرت انفجار آن معادل

انگلیس در بارگاه میلیون تن در باسخ  
سئوال نمایند کان حزب کارگر انگلیس کسون  
عکس العمل دولت انگلیس نسبت  
به آزمایش بمب یید روژنی آینده  
میداد بطوطی متاثر شده بود که  
کنترل اعصاب خود را از دست داد  
و اظهارات خود را با حالت توأم با  
میکردن محو و نابود شدن ولی برای  
بمب یید روژنی بعده که در آینده نزدیک  
مورد آزمایش قرار خواهد گرفت  
با در محيط آمیخته با سکوت و آرامش  
شاعر بساحت هفتصد کیلومتر در نظر  
گرفته شده است.

روزنامه معروف آمریکا ای  
نيویورک هرالد تریبون گزارشی از  
وال بطرس رئیس اداره دفاعی شهر  
اینکه برای جلد و گیری از وحشت  
عمومی سعی شده حتی المقدور به بسیاری  
از مطالب اشاره نشود مذکالت با

مطالعه قسمت کوچکی از آن کار اش  
امروزی را از خاطر دور نگاهند اشت  
بعض ادای جمله فوق حال تأثر  
شدیدی به چرچیل دست داد که ناچار  
توانست به قیمه نطق خود ادامه دهد.

مقارن اظهارات نخست وزیر  
کهن سال انگلیس لرد سالیسبری در  
مجلس اعیان انگلیس رایم دیگری  
بید روژنی چنین گفت:

ما نمیتوانیم بگوییم که خطرات  
ناشی از بمب یید روژنی فقط برای آینده  
خواهد بود بلکه این خطر خطری است  
که هر لحظه و هر روز ممکن است  
موجودیت افراد بشر را تهدید نماید.  
آخرین اخبار رسیده حاکی است

## پرندۀ طلائی - طلای سیاه

باغبان وردی بجام آب خواند و آن آب را بسر و صورت شیر لی پاشید  
و او را بصورت یک آهو ...

طلسم نفسلستان، طلسی نیود که «دابر شیرلی» و «آنجلاء» بتواند از آنجا خودرا خلاص کنند، بهین دلیل مدتی این دوسافر کرنار اذیت و آزار ترکها و عربها بودند و روزی نبود که از آنها صدمه نییند. صبح که میشد فرمانده ترک و عرب بالای سرمساران میامدو آها را بیدار میکرد و باغچه میبرد. مقداری «نشای گل» بآنها میداد و آنها را مجبور میکرد در باغچه بکارند و تا غروب مشغول کاشتن شا میشدند و زجر میکشیدند. بالاخره: یکروز: شیر لی عصبی شد گریان دست از کار بکشند باز می دیدند آن

بیان این است که انگلستان بتواند بیش ازیش به توسعه روابط تجاری با شوروی و چین که نیست اقدام نماید.

رویه ای که دول اروپائی نسبت بشوروی اتخاذ نموده اند باعث شده که دولت شوروی پس نقطع ضعف آنان بی برده و با توسعه روابط تجارتی و خلخال اخلاقی دمکراسی غربی نقشه خود را چونه استقبال خواهند کرد بدیهی است که همکاری یا خصوصت مردم روسيه نسبت بین ایلان غربی ارتباط مستقیم با سیاستی خواهد داشت که آن ممالک درمورد روسيه اعمال مینمایند.

ولی در حال حاضر اروپا مشغول اتفاق ارادهای بازدگانی بارویی شوروی است زیرا دنیا ای امریکا انتظار دارد که مردم شوروی علیه حکومت کمونیستی قیام ننمایند.

ولی روسيه شوروی نیز امیدوار است که بنا بگفتة مارکس هرچه زودتر بحران اقتصادی ممالک کاپیتالیستی را از ای در آورد و بهین جهت پرسور وار گامات خصوص امور اقتصادی شدید اقتصادی شده اند. نامه ایزوستیا تکاشته و اشاره نموده

آنجلا مانند هر روز بکاشتن ناشامنوفول شد - آن مأمور آهوراهم مجبور کرد که با دوابش نشانها را بردارد و با دست زمین را بکند و نشارا بکارد. نزدیک غروب که باز سرو گلهای باغبان پیداشد - آنجلا جلو رفت تعظیم کرد - خودش را این آهوراهم باغبان انداشت و بگریه والتماس تقاضا کرد رفیقش را از صورت آهوراهم آورد و ای باگبان اعتمان کرد و چون آنجلا را اینجا پیدا کرد - آنجلا را بچیز اسیاب چیزیکه بیش از هرچیز اسیاب تأسف آنجلا شده بود این بود که شیر لی یعنی آهو دور آنجلا میگشت. بوزه اش را بلباس آنجلا میمالید - با چشم اشاره ای میکرد ولی آنجلا که فهمید. بالاخره آنجلا بیچاره شد شروع کرد بسؤال پرسید آیا که این هستی و غذا میخواهی - آهو با اشاره ای سرمه اند که خیر - آنجلا گفت آیا از اینکه پوزه اش را بلباس میمالی کشته بیهین و اسطه خواست خنجر را مقصودی داری و آیا میخواهی باین وسیله مقصودت را بیان کنی - آهورا با اشاره ای سرو جواب مثبت داد و آنجلا یقین کرد که آهورا بیچاره مطلبی دارد که با اشاره میخواهد حالی او کند و متاسفانه او نمی فهمد - بهین و اسطه: آنجلا دستی بسر و صورت آهو کشیده گفت آیا مقصودت اینست که دوتایی از اینجا فرار کنیم - اگر این مقصود را داری باید بدانی که فرار برای مساقدور نیست - آهو با اشاره ای سرو منی خواست آنجلا شد و هم در فکر تهیه خنجر بود. شب شد مانند شیوه ای پیش بمحملی که برای استراحتش تعیین کرده بودند برده شد غوش بختانه آهوراهم با خود برد و شب را تانیمه از فکر و خیال نخواید اگر اینفو در است متاسفانه خنجر ندادم از دیشب تا حالا هم هرچه فکر کرده ام اسایی برای اینکار بیدا نکرده ام - آه و چندین بار سرش را بعلامت اورا میفہم ولی نمیتواند جواب دهد «نه» حر کت داد - در این وقت مامور مخصوص بردن آنها بیاغچه فشار آورده بود همینطور که داشت با آهورا صحبت میکرده کلمات بیریده بیریده از دهانش بیرون میآمد تا

اورا دلداری داد - گفت غم مخور - خواب برد .

صبح با مر فرمانده تر که از خواب بیدار شد - تقاضا کرد «چون کلکاری خواه آمد: امنش را خواهیم شد نخوایده بوده » اجازه دهدند آهورا صحبت میکرد ترا از جلد او موافقت نکرد و مجبور کرد از جا برخیزد .

آنجلا چیزیکه بیش از هرچیز اسیاب تأسف آنجلا شده بود این بود که شیر لی یعنی آهو دور آنجلا میگشت. بوزه اش را بلباس آنجلا میمالید - با چشم اشاره ای میکرد ولی آنجلا نمی فهمید.

کشته بیهین و اسطه خواست خنجر را کرد که اند اگر سرو ادا بیم و قلمهای اورا بزن قطعاً طلس شکسته خواهد شد و شیر لی بصورت خودش برخواهد

از اینکه پوزه اش را بلباس میمالی مقصودی داری و آیا میخواهی باین وسیله مقصودت را بیان کنی - آهورا با اشاره ای سرو جواب مثبت داد و آنجلا یقین کرد که آهورا بیچاره مطلبی دارد که با اشاره میخواهد حالی او کند و متاسفانه او نمی فهمد - بهین و اسطه:

آنجلا دستی بسر و صورت آهو کشیده گفت آیا مقصودت اینست که دوتایی از اینجا فرار کنیم - اگر این مقصود را داری باید بدانی که فرار

به سیستم حکومتی خود علاقمند استند آهور آوردنیش با برین سرو زدن قلمش طلس شکسته میشداماً ایندفعه که بصورت

آهور آوردنیش با برین سرو زدن قلمها طلس شکسته نمیشد ولی چون آنجلا این موضوع را نمیدانست باز هم در فکر تهیه خنجر بود. شب شد

مانند شیوه ای پیش بمحملی که برای استراحتش تعیین کرده بودند برده شد غوش بختانه آهوراهم با خود برد و شب را تانیمه از فکر و خیال نخواید

آهورا صحبت میکرده که آهورا صحبت کند - آنجلا با آهورا صحبت میزد و در چشم آنها همیز شیر لی را میگردید. ولی:

باغبان دا گرفت و اعتراض کرد که چرا کلکاری را خراب میکند و چون باگبان بسؤال او جواب نمیداد بدون اینکه بمقابل کار خود فکر کند کشیده چنانه ای صورت باگبان زد که بلا فاصله باگبان دور خود چرخی زده - جامی از صعبت میکرد - پس چه شده که حالا نمیتوانی حرف بزنی - بعد بخطاطر ش آمد که سرو را بروایه داد و لقمهای را زده بود و طلس باین وسیله شکسته شده بود ولنا : نزد خود فکر کرد حالا هم که شیر لی را در جلد آه و طلس کرد که اند اگر سرو ادا بیم و قلمهای اورا بزن قطعاً طلس شکسته خواهد شد و شیر لی یعنی آهور میگشت. همچنانه بود و لقا شان نیامده بود «لوح» بود و چون «وردی» برآب آن جام خواند و بلا فاصله آن آب را بسر و صورت «شیر لی» پاشید.

هوایکرته تاریک شد - بر قی زد - شمله ای بر قی بدامن لباس شیر لی گرفت و مشتعل شد . آنجلا که میدید همسفر و دفیق عزیزش در آتش دارد میسوذ از جوی با گفت دست آب برداشت و بشیر لی باشید ولی وقتی ملاحظه کرد که آن آب بجای آتش کشیده آتش را خاموش کند پیشتر مشتعل می گردند از اینجا متوجه ماندو نمیداد است چه کند. که:

باز بر قی ذد و هوا روشن شد و از میان خاکستر شیر لی آهوری بیرون آمد که بطرف آنجلا میامد تا آنجلا رسید - نگاهی ترسم آمیز بچشمها آنجلا کرد و واشکش جاری کردید. آنجلا هم که سبقی طلس و روابه شدن شیر لی را بخطاطر داشت افسوس خورد و نمیدانست چه کند - فکر کرد تاهنوز باگبان فرقه خوبست دامن او را بکرید و با نفس و تفزع ترحم آورا جلب کند که از سر تقصیر شیر لی بگذرد.. ولی:

با اینکه لحظه ای قبل، باگبان در چند قدمی او ایستاده بود - هرچه هیچ مسئله بین المللی نمیتواند از این قاعده کلی مستثنی بماند خصوصاً نظر کرد باگبان را ندید - گویی آب ممالک جهان گرفتار صدمات و لطمations شدید اقتصادی شده اند. پایان

بیان این است که انگلستان بتواند بیش ازیش به توسعه روابط تجاری با شوروی و چین که نیست اقدام نماید. اگر همانطوریکه ممالک غربی میباشند پرده آهینین بالا میرفت مسلمان بهتر میتوانستیم از طرز فکر و روحیه مردم شوروی اطلاعاتی کسب کنیم و بدایم که تا چه حد مردم شوروی به سیستم حکومتی خود علاقمند استند و در موقع شروع چنگ رژیم دمکراسی آمد که دست آب برداشت و بشیر لی باشید ولی وقتی ملاحظه کرد که آن آب بجای آتش را خاموش کند پیشتر مشتعل می گردند از اینجا متوجه ماندو نمیداد است چه کند. که:

آنان بی برده و با توسعه روابط تجارتی و خلخال اخلاقی دمکراسی غربی نقشه خود را چونه استقبال خواهند کرد بدیهی است که همکاری یا خصوصت مردم روسيه نسبت بین ایلان غربی ارتباط مستقیم با سیاستی خواهد داشت که برای برقراری صلح و جلوگیری از تجاوز شوروی قوای تسلیحاتی آمریکا بایستی از هرجهت بر شوروی تقویت داشته باشد و در عین حال آمریکا تقویت داشته باشد و در عین حال آمریکا انتظار دارد که مردم شوروی علیه حکومت کمونیستی قیام ننمایند.

ولی روسيه شوروی نیز امیدوار است که بنا بگفتة مارکس هرچه زودتر بحران اقتصادی ممالک کاپیتالیستی را از ای در آورد و بهین جهت پرسور وار گامات خصوص امور اقتصادی شدید اقتصادی شده اند. نامه ایزوستیا تکاشته و اشاره نموده



## چریان محاکمه آقای دکتر هصدق

با اضافه کردن چهارصفحه با آشته «تا پایان این محاکمه» چریان  
محاکمه را همتوانید در آشته ملاحظه نمائید.

مجداد آ جلسه تشکیل شد ساعت نه و بیست و پنج دقیقه مجداد جلسه تشکیل شد.  
رئیس: منشی دادگاه تعداد تماشاچیان و مخبرین را که در دادگاه حضور داردند شمارش کرده تعداد آنها را اعلام نمایند.

در این هنگام آقای سرهنگ شاکری منشی دادگاه از جابرخاست و شروع بشمارش مخبرین و تماشاچیان نمود و پس از پایان شمارش اظهار داشت ۱۸ نفر مخبر و ۱۶۹ نفر تماشاچی که جماعت ۴ نفر میشوند در دادگاه حضور دارند.

### قضای و عجله

رئیس: ۴ نفر تماشاچی و مخبر در دادگاه حضور دارند ضمناً تذکر مختصری برای استحضار آقایان متهمین در خصوص نامه ای که آقای دکتر مصدق در این دادگاه امر روز بآن اشاره کرد به تیمسار وزیر دفاع ملی عرض کرده بودند میدهم که هم مردم از مقاد آن نامه آنچه مربوط به دادگاه هست اطلاع حاصل نکنند.

قسمتی از شکایت آقای دکتر محمد مصدق این بود که در تشکیل جلسات

علنی دادگاه تأثیر شده و ایشان بلا تکلیف مانده اند کلیه اعضاء دادگاه هم روزه از روزیکه لواج اعتصابی تیمسار دادستان ارش آقایان متهمین بدفتر دادگاه کرد زیرا عموم علمی حقوق ابهام و سوء تفاهم بشود.

در خاتمه اضافه می کنم و قطعاً همه کس و هر آدم با انصافی تصدیق میکند برای خوب قضایت کردن باید خوب باشد. نیستند. رویه این جانب در خارج از دادگاه از ساعت ۸ الی ۱۲ تا ۲۸ مرداد ماه متفہمین در تیمسار و آقایان متهمین بدفتر دادگاه میگردید و پس از حدود ۲۰۰ برگ بود که رفع هر گونه میگردید. طرفین دعوا در بیانات خود در دادگاه بدروزیکه لواج اعتصابی تیمسار دادگاه روزه بقرائت می برداشتم و چون بدوی در حدود ۲۰۰ برگ بود که همه و روزه بقرائت می برداشتم و چون پیشگاه و جدان خدا و نبزرگ خود را مقصر نمی دانیم.

آقای دکتر مصدق ضمن بیانات خود اشاره به دستبند زدن ایشان وضمناً

اینکه احساس کردم دیدن ذن و فرزند و بستگانش ممکن است در روحیه او اثر نیکویی داشته باشد مقدمات بیمارستان نظامی را نادیده گرفته اجازه داده حتی خانم و همشیر او شبها نیز در بالین او بسر برند و بکرات باو گفته ام اتهامی که دارد مطلبی است جدا کانه بیماری و کمالش هم موضوعی است علیحده بهر حال آیا سرتیپ آزموده با این آقا را چه میشود گفتن آقا عصبانی است اعتساب غذا فرمودند و مقام نامه ای هم نوشته اند شاید یک ربع ساعت یکسی از افسران بین بنده و آقای دکتر مصدق مترجم بود زیرا دهد بطورقطع خیر.

عرض داد گاه محترم میرسانم از ساعتی که رأی داد گاه بدی و صادر شد تا روز ۲۷ اسفند ماه گذشته آقای دکتر مصدق را ملاقات نمودم چون احسان میکردم شاید ملاقات با ایشان، آقا می فرمودند یکنفر دیگر هم باید امضاء کند و غیر مستقیم نظرور شان این بود که اینجانب امضا کنم ورقه را خواندم شروع کردم با اظهار ارادت و عرض ادب و احترام استدعا کردم، افسران مراقب ایشان حضور بیدا شد که آقا ورقه را باره کردن و یکی از افسران بشوی جمهه شکلاتی را که آنچه بود آوردند و آقای شکلات به پنهان مرحمت فرمودند دستور داده شد شیر آوردند بانان سوخاری و کره تناول فرمودند مدت‌ها نشتم استدعا کردم چون برو حیات ایشان بخوبی واقعه ملاحظه کردم اگر از در خارج شوم ممکن است مرآ تقویت کند و حقی صدمه ای بزند، یک چین و وضعی داشتم. در راست وروی ایشان در کنار تختخواب وی ایستادم. در حدود چند دقیقه هرچه بده و ناسزا بود این آقایی که اعتساب غذا کرده سرتیپ آزموده اگر وارد محضر شان میشند و بآن نحویکه بخلاف بیان داشتند بعضی انتشار در چونه کردند ایشان دست از اعتساب برداشتند و چگونه تو مرآ دیوانه کرده ای مرآ دستبند بزن و بفرست دارالمجانین. این جریان امر بود عمل من این بود که در تمام مدتها کارسرهنگ فرمودند آن شاه و کی که بقول خودشان تامی چند باید برای خدمت

اینچنان بخیار فرماده ایشان این مخصوص شدیم و فرمودند آن روزه و خوانده توان این ایام عید است همه روزه تشرک فرمودند و باین نحو بشه از خدمتشان مرخص شدم.

دروند و وزیر قبل ملاحظه شد که بمقام وزارت دفاع ملی نوشته اند و در آن شرح ضرب الاجل قائل شده بودند که اگر تا شنبه ۲۱ فروردین دادرسی ایشان آغاز خواهد شد و آن روزه باین ترتیب از خدمتشان مرخص شدیم.

در چند روز پیش از این ملاقات از دادرسی ایشان آغاز شده ولی باز نهمه تازه ای را از کرده اند پس از این ملاقات در چند روزه ایشان داشتند و بآن نحویکه بخلاف بیان داشتند بعضی انتشار در چونه کردند ایشان دست از اعتساب برداشتند و چگونه تو مرآ دیوانه کرده ای مرآ دستبند بزن و بفرست دارالمجانین. این جریان امر بود عمل من این بود که در تمام مدتها کارسرهنگ فرمودند آن شاه و کی که بقول خودشان تامی چند باید برای خدمت

این ماده ناطق است باین که

نه در اطاق خودم دادگاه پیرا یضم نهایت وکفت چرا غذا نمیخوری اینکه میگویند من باو گفتم دستهای مراد استیند اینهار انبابا بدحول بر انتقاد یایی ارادتی بزن بشرا فهم خلاف واقع است اور در همین دادگاه یک روز یکه من نخواستم به دادگاه بیایم رسماً گفت من شما را دستبند میز نم و تو را بدادگاه میازرم، پر و نه شاهد این مدعای است وقتی کفت من دستبند بدستهای شامایز نم و شمارا بیمارستان میرستم من کتفم بیا، بیا این دستهای من و این تو.

دکتر مصدق در حالیکه قدری تغییر حالت داده بود با صدای بلند گفت: این مرد خیال میکند من با این حرفاها از میدان درمیروم و من یک بجهه ای هستم که از دستبند متعال اقرار میکنم که آن بخداؤند متعال اقرار میکنم که آن روز یکه دردادگاه بدوی گفت من بتو دستبند میز نم و در جلسه حاضر میکنم خط کردم که بجلسه آمدم وایکاش نمیآمدم و او بن دستبند میزد.

### افتخار هن

دکتر مصدق در حالیکه عصبا نی شده بود فریاد زدمید ایند برای چه خبط کردم برای اینکه حیثیت من، شرافت من، آبروی من، افتخار من این بود که چنین مردی بدستهای من دستبند بزند در اینهنجا حالت تأثیری بد کتر مصدق ندارد. دست داد و با صدای آرامتر گفت: شما خیال میکنید من میترسم ای آقا من برای مرک حاضر شده ام از دیسیه این مرد میترسم.<sup>۱۶</sup>

این مرد گفت من آنچنان آدمی هستم که دکتر مصدق را دستگیر کردم و به بند کشیدم و باینجا آورد و طلس شکستم این نیفهمد که اولاً من خودم را معرفی کردم ثانیاً نیفهمد که یک جای دیگری یک جای خیلی بزرگتر از امراء دستگیر کرد و در بند کشید بخدا! گر آنجا نفرستاد.

اما راجع باینکه گفت باطاق من آمد و من باو بی احترامی کرده و ناسزا گفتم این حرفا تمام خلاف واقع است من میل نداشتم که رویت این مرد مصدق دست خود را روی میکر فون کند «خنده حضار».

ای آقا این حرفا چیست او خیال می کند و قنایا بنشت این «دکتر مصدق دست خود را روی میکر فون

دیاست محترم دادگاه پیرا یضم نهایت شکر دارم ولی اگر عرا یضی میکنم هر متهمی باید بعد از صحبت دادستان بفرمایند معنی دادگاه ایشت که اگر کدام دلیل نیست و صحیح نیست حالاً اگر اجاهه بدھید بنده دلایل را عرض کنم میکنم نمیدھید که مختارید کنیم.

اولاً اینکه دیاست محترم دادگاه فرمودید که مدت زیادی وقت لازم بود که بپر و نه رسید کی فرمایند اجازه بدھید که عرض کنم در چهارم میلادی بآن مقدمات که چرا دادرسی این مقدمات میگردند از قدر این مقدمات چون میگذردند پس از قرار دادگاه بآزادی بیان نمایند اگر آقا

زده تماس می اساس است وطبق قانون هر متهمی باید بعد از صحبت دادستان حرف بزند. این مرد حرفاها زده که هیچ کدام دلیل نیست و صحیح نیست حالاً اگر اجاهه بدھید بنده دلایل را عرض کنم نمیدھید که مختارید وریس..

**برای اینکه دنیا بداند؟**

ریس: اینکه ایراد فرمودید تحوه دادرسی صحیح نیست و میباشد اول ایشان مطالب خودرا بگویند یعنی سوار دادستان ارتش آغاز سخن کرد و چهارم بهمن بروند نهاده موردنظر دادگاه واقع شد چنانچه بپر و نه من با این حرفاها از میدان درمیروم و من یک بجهه ای هستم که از دستبند میترسم در صورتی که درهای دادگاه بوده باشند گوش افتاده بود بیوان کشور که صلاحیت آن دیوبان محرب بود و صلاحیت دادگاه تجدید نظر موردنظر تقدیر نمایند و بعد شما جواب بدھید این صحیح نیست زیرا موضوع صلاحیت در پیش آنست و آقایان متهمن معترض بصلاحیت دادگاه بوده اند.

اینکه اجازه داده شد و قبول

هم فرمودید و شروع باعتراض گردید و قسمی از لایحه خودرا در جلسه قبل از قرائت نموده اینکه بازیافت مقررات مقتضی است که بقیه لایحه خود را پس باک مدت تمام این مرد «اشاره کنند که این دادگاه صلاحیت ندارد و هست ممکن بود دیوبان کشور که مطلب دیگری رسید کی فرجمایی چنین اظهار عقیده بدادستان» نخواست که بپر و نه من عنوان کردم اید و میرمایند که باید قبل از قرائت لایحه اعتراضی خود مطالب دیگری دارید که اجازه بیان میخواهید از مواد قانون نیست معذلک برای اینکه

دنیا بداند میگذرد شنوندند باقیان با تقاضای شما مطالبه همچویکه میگردند آزادی سخن میدهندند با تقاضای شما موقافت میکنم هر چه میل دارید قبل از قرائت لایحه خود

داشت.

بنده دیگر عرضی ندارم و این مختصر توضیحات را اینجانب برای روشن شدن افکار عمومی لازم و ضروری دانستم.

ریس: آقا دکتر مصدق دکتر مصدق: بله آقا ریس: بقیه لایحه اعتراضی خود را بیان فرمایید.

باید حرقم را بز نم دکتر مصدق: تا عاریضم داعرض نکنم نمیخواهیم کرد و لواینکه خارج از موضوع باشد.

**حمل بر انتقاد تفرمایید.**

دکتر مصدق: بنده از توجهات

باره اینکه اعلام فرمودند اعتساب غذا میگنم صریحاً و رسماً اعلام مینمایم اعتساب غذا من از انعام وظیفه باید نمیدارد دنیاباند اعتساب غذا که نمایند آقا دکتر مصدق هنوان می نمود در طول اینهار بازداشت را تأیید نمود در اینهار بازداشت شناهه مجرمیت است ذیرا با اصرار وابر ایم که دیاست دادگاه فرمودید صریحاً اعلام فرمودید هر گونه مطلبی دارد بطوط آزادی بیان نمایند اگر آقا با آن مقدمات که چرا دادرسی این مقدمات افتاده اعتساب غذا کرد مفهومش چنین این نیست که در واقع دفعی ندارد این نمایند دکتر مصدق، همچویکه بیان نمایند دکتر مصدق از نظر دادستان هر بار که اعتساب

غذا فرمودند دستور داده خواهد شد باوسایل لازم بین آقا غذا بر ساخته و هر گاه در خلال این احوال آقا بس مری بزند من از خبر نگاران جراید بر حملت ایزدی بیوستند هیچکس مسئولیتی ندارد. بهره جهت اینجانب دردادگاه بدوی عرض دسانم که وظیفه خود نیز عرض می دارند و وضع ایشان را ملاحظه میگردند ما نهی ندارد که چند نفر سارق مسلح را با آقا دریک اطاق بازداشت کرده ولی من روی احترامی که برای انجام وظیفه من جلو گیری کند بدیهی مسکن داده ام عده ای افسران با نهایت است تمیز همان انظور که دریاست محترم دادگاه فرمودید باید دفاع کنند اینجانب از آقا دکتر مصدق استدعا دارم اگر دفاع دارند، اگر ایراداتی دارند بیان فرمایند از احاطه شخص اینجانب هر گونه و بهر نحو ایراد اشان را بیان فرمایند کوچکترین گله ای نخواهند درباره من اجرای میشود.

دیاست محترم دادگاه در جلسه گذشته ملاحظه فرمودید که این آقا دکتر مصدق که این آقا دادگاه تشکیل شده آنهم دادگاه فرانسه در اختیاراتان گذاشت انتقام بطالب روزنامه فیکار و پاریس کرد. کتابچه یادداشت ناصر لملک را تقدیم کرد. بخش نامه ستاد ارشاد خواهند داشد و اعلی این است که آقا مجله نیست برای دادستان ارشاد شده عکس هاییکه درستاد بر داشته شده تقدیم کرد. گزارش افسری را تقدیم کرد آیا معنی زندان مجرد بخواهد اشد و اعلی این است که آقا مجله آلمانی در اخبار دارند؟ آیا خوردن دکتر مصدق اسلطنه ها باید مطیع قانون باشند ماده ۲۲۳ مفهومش این است که:

«اگر متهمی محکوم بزندان مجرد شد، محکوم بزندان با کارشده محکوم باشند و در خواست تجدید نظر کرد حکم محکوم میم ملعق مینماید».

در خواست تجدید نظر موجب صدق از روز دستگیری باید داشت شده اند بملت اهیت بزه منتبه بحکم قانون برقرار نمیدارد دنیاباند اعتساب غذا که نمایند آقا دکتر بازداشت را تأیید نمود در طول اینهار بازداشت شناهه مجرمیت است ذیرا بازداشت بود آزادشوند و آن مورد این بود که در دادگاه بدوی تبرگ میگردند اکنون میگردند اینهار بازداشت اینهار بازداشت هستند زندان مجرد نیست آن میگردد

راجح باید ن دو مطلب بعرض دیاست محترم دادگاه میرسانم که اولاً آقا با این بیانشان صریحاً اقرار فرمودند که در خواست تجدید نظر کرده اند دیگر معلوم نیست آن فرمایشاتیکه پرونده ام باید در زمان حاضر برود بدیو انکشور چیست و اما راجع بساده ۲۳ برای این جانب نهایت تأسف است که شخصی که آشنا به قانون است و دکترا در حقوق میباشد از ماده ۲۲۳ قانون داری و کیفر اراده این معنی را استنبط مینماید که منظور این است که هر متهمی که در دادگاه بدوی محکوم شد وقی در خواست تجدید نظر کرد باید او را از زاد کذاشت اگرچنان باشند پیش از متهمین هستند که در دادگاه بدوی محکوم باشند میشون در خواست تجدید نظر میگردند شکر آقا این است که میگویند زندان مجرد مجرد مقررات آن بنحو اش درباره من اجرای میشود.

آقا خود را بعدم با سهو تابع مقررات نمی دانند آقا تصور مینکنند يك دادگاه باشند آقا غذا برای این آقا دادگاه تشكيل شده آنهم دادگاه مأمور رسمید کی بوضع ایشان است در صورتیکه چنین باشند پیش از مدت انتقام بطالب روزنامه فیکار و پاریس کرد. کتابچه یادداشت ناصر لملک را تقدیم کرد. بخش نامه ستاد ارشاد خواهند داشد و اعلی این است که آقا مجله نیست برای دادستان ارشاد شده عکس هاییکه درستاد بر داشته شده تقدیم کرد. گزارش افسری را تقدیم کرد آیا معنی زندان مجرد بخواهد اشد و اعلی این است که آقا مجله آلمانی در اخبار دارند؟ آیا خوردن دکتر مصدق اسلطنه ها باید مطیع قانون باشند ماده ۲۲۳ مفهومش این است که:

«اگر متهمی محکوم بزندان مجرد شد، محکوم بزندان با کارشده محکوم باشند و در خواست تجدید نظر کرد حکم محکوم میم ملعق مینماید».

میلیون و ۱۵۰ هزار نفر رأی دادند  
حالاً این مرد میکویید من آدمی هستم  
که دکتر مصدق را آوردم جس کردم  
وزیر پریش کرد مماثله الله «خنده حضار»  
حالاً آن نامه ایکه بنده بویزیر دفاع  
ملی نوشتم چنان آفای رئیس یکی شکایت  
از دادگاه بود شاهمن یک آدم منصفی  
بود و دوقتی دیدید که یاک بازداشتی حقش  
را میفهمد حقش را با میدهد و بسیار  
هم مشکرم ولی آنجا مطلب دیگری  
هم داشت آنجا بنده نوشته بودم باز  
داشتی محکوم بحس مجرد شده است به  
در آن دادگاه آن تیمساران نشسته روز  
قبل از رأی یعنی روز قبل ازینکه می-  
خواستند رأی بمحکومیت من بدنه  
تیمسار مقبلی گفت من ناخوش هستم رفت  
خانه اش رأی را نوشته دادند اعضاء  
کرد و آوردند پس وقتی من نوشتم  
نویسنده کان رأی خود شما میدانید یعنی  
چه بسیار خوب این دکتر مصدق را  
آوردند و محکوم کردند.

زنگ رئیس.

رئیس: چند دقیقه تنفس میدهیم  
مقارن ساعت یازده جلسه بعنوان تنفس  
تعطیل شد.

### بعد از تنفس

ساعت یازده و بیست و پنج دقیقه  
مجدداً جلسه تشکیل گردید و رئیس  
دادگاه گفت:

رئیس: آفای ذکر مصدق  
توضیحی برای روش شدن ذهن  
دادرسان دادگاه میخواهم که قبل از  
رویت حکم دادگاه بدوى درجه محلی  
با زد داشت بوده اید بهه نحو و پیچ  
شكل و در کجا بوده و پس از رویت  
حکم که مدعی هستید حکم دادگاه بدوى  
برخلاف ماده ۲۳ قانون دادرسی  
و کیفر ارش از طرف دادرسان ادش  
بموقع اجرا گذارد شده و بزندان  
 مجرد اعزام شده اید آن زندان در  
کجا هست که فعلاً در زندان مجرد بسر  
میپرید منظورم این است که  
پس از رویت حکم اکراجرا شده و  
بقیه در صفحه ۲۱

اصل معتقدند و محاکم آن را اجراء  
میکنند.

موقع محاکمه وقتی که ثابت شد  
این جرمی که بمقدم نسبت داده اند  
صحيح است کدام قانون، آن قانون  
منسخه، آن قانون میگفت مقدم را باید  
جس کرد ولی قانونی که اجرامیشود  
باید بگویید این ماده اقتباس از قوانین  
دیناست آفای تصور میفرماید وقتی اینجا  
قانونی میخواهند بتویند اتفاقاً قانون  
نویسان خودمان آن را مینویسد، قانون  
میگذراند آقا در این نامه ایکه من  
ما از قوانین ممالک دیگر که صدها سال  
تجربه کرده اند اقتباس شده است «دکتر  
باید توضیح بعرش دادگاه محترم  
مصدق من ماده ۱۹۴ را قرائت نمود»  
و سپس اظهارداد است:

این مفید بودن بسته بشیوه مقدم  
دفاع ملی اما مادو جور دولت داریم  
یکی دولت عملی و دیگری من اکر  
بریاست محترم دادگاه عرض کردم  
رئیس دادگاه غیرقانونی، دادگاه را  
غیرقانونی میدانست شما هم رئیس آن  
میدهند که هر چه برای برائت خود  
لازم میدانی اظهار کنی حالاً خواستم  
بsuma عرض کنم که مقدم نظالم است.  
متهی که بیرونیان از دردیک  
اطلاقی که بنظر آقا «شاره بدادستان»  
قصر است و باندیانم چیست خلاصه یک  
کارش کارقانونی نیست زیرا هر کاری  
بنده مورد اعتراض است و ممکن است  
نقش داده لازم است توضیحی بعرش  
دادگاه محترم بر سامان.

اگر من بوزیر دفاع ملی شرح  
نوشتم دلیل برای نیست که خودم  
اطلاق نشسته ای و استراحت میکنی.  
محاکم در اجرای قانون جزائی  
هم رعایت میکنند فرض کنند مقدم  
بنده یک جنایت کرده ام بقول آقا «شاره  
بدادستان» در زمان جنایت بازداشت  
بدهید دو میلیون نفر که در هیجیک از  
ادوار تدقیقی سایه نداشت رأی بانحلال  
مجلس دادند من وقتی گفت اگر باین  
کذا رفت که نه نه باید برای این جرم  
بدهید تمام مردم و آنچه رأی دهنده  
بود رأی دادند و دو میلیون و ۱۵۰ هزار  
برای حمایت است اصل مسلم حقوق جزائی  
وزیر چه میکنند؟ قانون گذار در اقام  
است که تمام علمای علم حقوق باین

کفت من در زندان مجرد توانسته ام  
اسنادی تهیه کنم و باین دادگاه تحویل  
بدهم و گفت اگر زندانی است چگونه  
این اسناد را بدست آورده است دکتر  
مصدق ناگهان صدای خود را رساند  
کرد و فریاد زد:

ابن مرد حواسش برت است، این  
حالاً این آقا و «شاره بدادستان»  
مرد خیال میکند چند تانره که کشید  
هه کارها درست میشود.

من بشما آفای رئیس عرض کردم  
من در هفتگوان هستم خوان اول همین  
دادگاه است که نطق مراقطع کردید  
و همین کار شمارا هم سر لشکر مقبلی  
میکرد، میدانید چرا؛ برای اینکه من  
سر لشکر مقبلی را منزل کردم، اورا  
بازشته کرد، برای اینکه او کاغذی  
نوشته بود و عمل خلاف قانون و مقررات  
انجام داده بود. حالاً چرا کلام ما را  
قطع میکرد؟ برای اینکه ایشان دو  
مرتبه بیاند ولی ایشان بیو شندو سر لشکر  
شوند در این موقع دکتر مصدق حالت  
عصبا نیت بخود گرفت و روی خود  
را بطری سرتیپ آزموده نموده و  
کفت حالاً تو میگویی من را به بند  
کشیدی و اینجا آوردی تو.. تو..

من آفای رئیس یک عرایضی دارم  
که باید عرض کنم حالاً میگویید نه  
خیلی خوب این مردم میخواهد بمن  
وستیند بزند.

دکتر مصدق باری گلوی من میباشدند من  
هم گفتم آفای آزموده کرد و گفت پاشو.  
پاشو چنان خودم را بهتر میخورم و همین  
حضاره قربان من میخواهم یک کلام  
حرف بزنم آخراً آقا بینجارت میگویند  
محکمه، محاکمه جیرانی دارد باید  
مقدم را آزاد گذاشت شما میفرمائید  
حرف نزد نامن می آید شروع کنم  
جلوی حرف مرآ میگیرید.

باید در گوزه گذاشت  
وقتی حرف بنده را کسی نشیند و  
خواهد و کسی نداشت بنده خدمت  
جناب عالی چه عرض کردم جریان این  
محاکمه را مگراینکه در گوزه بگذارند  
آشنا - دوره هشتم - سال ۱۳۴۳

کویید و چندین بار گفت» پشت این دادگاه  
بعد روی خود را بسر هنگ بزرگمهر  
کردند که تقاضای تجدیدنظر بگنم برای  
بزرگه که میکر فون «میکر فون» سرهنگ  
این مرد پشت این میکر فون نمره میکشد  
و صدای او در این فضا میبیچد خیال  
میکند این بلندگو با وقرب و منزلتی  
میدهد کسی از او میترسد و امر  
بغدوش مشته میشود، ای آقا این  
دستگاه که بکسی ابهت نمیدهد این  
صدای آدم را بلند میکند و السلام  
«خنده حضار» اینهاجه فرمایش است  
آقا من چطور میشود که کار خلاف بکنم  
و حرف خلاف بزنم من میگویم نه  
صریح ماده ۲۲۳ و بوج این ماده  
شما آفای رئیس این ماده را دیده اید.  
«رئیس به مطلبتان را بفرمایید»  
نه جان من دیده و خوانده اید.  
«خنده حضار» نه شما را بخدا اگر  
نمیدانید بفرمایند قرائت کنند.  
رئیس: میدانم ولی برای اینکه  
اینهم ایرادی نشود میگویم قرائت  
کنند.

آخر بدانست کار از محافظه کاری  
عیب نمیکند «خنده حضار»

رئیس: هنشی دادگاه ماده را  
قرائت کنید.

در این موقع آفای سرهنگ شاکری  
منشی دادگاه ماده مزبور را باین شرح  
قرائت نمود.

«ماده ۲۲۳ در خواست تجدید  
نظر موجب توقیف اجرای حکم دادگاه  
بدوی خواهد بود»

درست تووجه گفید  
دکتر مصدق: خوب قربان توجه  
فرمودید؟ نه جان من دقت فرمودید  
«خنده حضار» درست گوش کردید؟  
آفای رئیس شما قانون میدانید نه این  
را واقعاً سوال میکنم چون اگر بگویید  
نمیدانم والله بالله بخدا تجاهل میکنید  
درس کوش کنید آفاحضرات تیمساران  
این ماده قانون میگوید در خواست  
تجدد نظر موجب توقیف اجرای حکم  
است این حکم روزی ام آذر ماه

## بچه‌ای که نیم سیر بود بقداریک خرما

دیو آمد بچه‌ی قد خرما را با خود برد - دو سال بعد این بچه

دیو بچه شد و ...

آنگر بسیار خوشحال شد بهلوی خودش خیال کرد اگر شش ماه این تمام گندمهای شمارا حمل کنم - بادو شاگرد درد کان من کار کند بار گرد و لذا بدیوچه گفت حاضر این گندمهای را بگاهی از تو سینی بر - ترا بشاگردی قبول کنم مشروط بر اینکه حقوق زیاد نخواهی - بدیوچه گفت من حقوق نیخواهم فقط در بیست و چهار ساعت یک مرتبه بمن غذا بهدید تاعمردارم برای شما مجاناً کار خواهم کرد .

مرد آنگر قد و هیکل بدیوچه را ورانداز کرد و بیش خودش گفت لا بد این هیکل با این ذور و باز و بیش از ده نفر نمیتواند غذا بخورد و این برای من ارزشدارد یا این دلیل قبول کرد و بدیوچه مشغول کار شد .

نردیکهای غروب آنگر شاگرد پادو کارخانه را صد اگرده گفت میرود دکان نانوایی بینج تنان سنتک میخری بعد نانهارا میری دکان کبابی میگوئی لای هر کدام چهار سیخ کباب بگذارد . اش را نان و کباب بخرد شدای یک عدد نان سنتک و بیست سیخ کباب قطماً ده دوازده نفر را سیر میکند پس برای این بلهوان کافیست .

نیمساعت بعد نان و کباب را آورده و آنگر بیادو گفت بیور بگذار جلو بدیوچه تا من هم بیام .. و بیش خود خیال کرد امروز غذا را با دیوچه صرف خواهم کرد .

بادو نان و کباب را برد نزد دیوچه و آنگر هم بعد از آنکه دستش را شست آمد سر سفره که بدیوچه تنها باشد و نهار را با او صرف کند ولی همینکه رسید دید بدیوچه اعانته ای دهاتی بودند و در بارهی قیمت حمل جوالهای گندم گفتگو میکردند . دیوچه خوب موقعی رسید - بعد

## راهنمای چیز نویسی

### عطف تفسیری

ولی گاه‌ی هم ممکنست بعضی کلمات در عصری معنی خاصی داشته بیکدیگر حروفی بکار میریم که آنها و کم آن معنی خود را ازدستداده و بصورت متراffد کلمه‌ای دیگر در آمده اند چنانکه مثلاً فعل تنوون سابقاً بیشتر بمعنی نشان دادن استعمال میشهوی در شماره و زیرینی امداد «کردن» میباشد .

گذشته از این هیچچنان که یاد کردیم چون منظور عده از عطف تفسیری فضلفروشی و نشان دادن احاطه نویسنده بر الفاظ و کلمات سیار بوده گاهی از جنبه تفسیر هم خارج میشده است مانند شواهد ذبل : اور ایق قرستاد و روانه گردانید تاریخ قم ص ۱۰۲ آن مساحت کند و بیمامد . هیچکس تظلم نماید و شکایت نکند . (همان صفحه ۴) اول محبس و زندانی که بقیم بوده است مجری بوده از سرای یزد ص ۴ همان کتاب .

اگر کنون بینیم بکار بودن اینگونه جمله‌ها در انشای معاصر درست است یا نه ؟ اگر آثار استادان نثر معاصر مراججه کنیم می‌بینیم آنها کاملاً از استعمال عطف تفسیری اجتناب و رزیده اند چه در انشای معاصر سادگی و اختصار و صراحت و مهندب بودن مخفی مهمترین نکاتی است که نویسنده توان انا آنها را کاملاً مراهنات میکنند و عطف تفسیری جز اینکه مطلب را بیهوده مفصل کنده بیچ مسودی ندارد . ولی در خطابه و سخنرانی از لحاظ تشخیص ذهن شنوندگان و توجه دادن آنان بموضوع بکار بردن متراffات تأثیر بیشتری می‌بخشد و شاید سودمند هم باشد ولی بشرط اینکه سخنران واجد کلیه شرایط سخنرانی باشد .

را با دودست میگیرید و راه میرود شروع کرد براه رفت - و با اینکه در برداشتن قدم فوق العاده صرف جویی میگردید یعنی کوتاه ترین قدم را بر - میداشت دهاتی‌ها که دنبال اش افتاده بودند بیینند چه جور گاری را میرید نمیتوانستند او را بینند - فقط صاحب

مزروعه که روی اسب بریده بود و اسبش را میاخت خود را تعقیب کند . چنانکه وعده کرد بگاری گندم را برد بانبار - بیچاری که مجدداً گاری گندم را بر داد - بیچاری که صاحب مزروعه نشان داد و بلا فاصله بر گشت که مجدداً گاری را از گندم بر کند . صاحب مزروعه که چنین شاهکاری این دیوچه دید بینیای خوشحال شدو فکر کرد این مرد بپر قیمت خودش را بفروشد برای او صرف دارد خاصه اینکه تا دهاتی‌ها جوالاها را بر گندم دیوچه چند تا یک حرکت دست از ریشه بیرون آورد و روی هم چید .

صاحب مزروعه که زور بدیوچه را دید گفت با کمال میل میبینیدم که در مزروعه‌ی من کار کنی مشروط براینکه حقوق زیاد نخواهی .

ولی در آثار دسته‌ای از مقدمات که بیچار شناسده شرایب را برگزیده بودند و علاوه بر استعارات و تشبیهات و کنایات لغات مشکل و نامنوس فارسی و عربی را هم در نوشته های خود بیکار میرندند اینگونه «عطفها» بسیار می‌بینیم و چون نویسنده گان مزبور غالباً اظهار فضل و لطف دانی میکردن کار را بیچار میکشانندند که از مشکل خواهد بود .

صاحب مزروعه که مردی با تجریه و باهوش بود چون فکر کرد چنین موجود غیر طبیعی قطعاً باید خوراک غیر طبیعی هم بخورد در جواب بدیوچه گفت ۴ ساعت بین مهلت بدم تابتو جواب بدhem بعد از ۴ ساعت یا قبل از میکنم بعده بیشتر بخورد شدند و نهار و دوم کلمه نخستین را تفسیر کند و بهمین میتوشند :

غواص و مشکلات . نقیبت و عقل . حصین و استوار و غیره که کلمه دوم کلمه نخستین را تفسیر کند و بهمین سبب این نوع راعطف «عطف تفسیری» نامیدند .

شیر ویه خندید و گفت من هنوز جوانم وقدرت آن را دارم که از خود دفاع نمایم از آن گذشت شاه در روز روش باحضور تمام قرادان و سربازان نمی تواند دست برای قتل من داد کند.

آزمیدخت گفت تواشباه می کنی این همان شاهی است که در روز زوشن بدرش را ژندانی کرد و چنان مرد متهر و چوری است که با بهرام چوبینه که سربازان وی او را کوه آهن می نامیدند مصاف داد و بالاخره چنانکه شنیده ای بکشید داد.

این همان شاه بی باکی است که در میدانهای کارزار از ش منظم روم را پریشان ساخت و صلیب مسیح را از کلیساها قستنطینیه به یغما آورد و این همان غنیمتی بود که بالاخره هر اکلیوس بعد از چندسال زد و خورد و در حالیکه قشون او بدروازهای بیستون رسیده بودند آن را از خسرو پس گرفت بالاخره اگر خوب اورانشناخته ای باید بدانی که همیشه در خیمان مسلح در پردهها و در داخل اطاق ها و راهروها بفرمان او استاده اند و برای او چقدر سهل و ساده است که ترا در یکی از این کمین گاه هاشانده باران نیزه و خنجر را بر قلب ویکر تو فرآوردد.

شیر ویه گفت تمام اینها درست است ولی این قسمت راهم باید بدانی که شاه در این موقع و خیم و در حالیکه تمام مردم بر علیه او قیام کرده اند و سپهبدان و سرداران با ظراو و مخالفت دارند نمی توانند مرا بحضور طلبیده ناجوانمردانه بقتل بر ساند با این حال من تنها نمیروم و فدائیان مسلح خود را خواهم برد و اگر شاه مرا دعوت نمود که با او بخلوت بروم نخواهم رفت و اگر هم رفتم فدائیان مسلح را دستور میدهم که بدبنا متویباشد.

آزمیدخت گفت با این حال من از اجازان توییم دارم بسحالا که اصر اراداری بفرمان شاه بحضور بر روی یات نصیحت بتوجهیکنم و آن این است که کاملا مسلح باشی و دوم اینکه چند نفر را با خود ببری و سوم اینکه اجازه بدهی من کسی بدبنا موبدمودان بفرستم و شاه گر بخواهد بتوجهی احترامی کند در حضور این مرد روحانی که در روح شاه نفوذ زیاد دارد و ازاو احترام می کند خود داری خواهد کرد

شیر ویه خندید و گفت برای من بسی ننگ است که برای دیدن شاه از موبدمودان استمداد نمایم.

آزمیدخت گفت اگر نصیحت من را قبول نکنی هر گز نخواهم گذاشت که از این قصر با بیرون بگذاری.

شیر ویه خاطر خواه خود آزمیدخت را خلی گرامی میدانست ولی از گردش روزگار بی خبر بود و نمیدانست که چندسال بعد همین آزمیدخت مجبوب برای رسیدن مقام سلطنت بر علیه برادرش همdest شده اورا بقتل خواهد رسانید.

## در خلو و مسر

سپهبد شهریار و شاهین را شاه امر  
با حضار کرد - ملو مادر شیر ویه را  
با استخر فرستاد - آخبت بشیر ویه گفت...

بکلی عوض شده شاه بسیار خشمگین می باشد و دستورات عجیبی صادر کرده یعنی بانوی بزرگ و بانوی بانوان را باستغیر می فرستد، سپهبدان و احصار فرموده و یک عدد سرباز مسلح برای حفاظت دروازه های شهر کماشته شده و دستور داده است که هیچکس حق ندارد بدون اجازه شاه داخال پایتخت شود.

آزمیدخت سری تکان داد و گفت اگر من فرمان شاه را اطاعت نکنم و حاضر نشوم که با استخر بروم چه معامله ای با من خواهید کرد.

مامور گفت البته هیچ وقت بانوی بانوان این عمل را انجام نخواهند داد ولی در صورتیکه کار جدی شود بطوری که ملاحظه می کنند یک هنک سرباز مسلح مأموریت دارند که اگر جسارت نباشد بانوی بانوان را مخالف دلغواه ایشان حرکت دهند.

آزمیدخت گفت ولی شما فراموش کرده اید که من کسی نیستم که باین ذودی تسلیم شوم و فدا ایان مسلح من هم تاکشته نشوند ممکن نیست بگذارند مرا از این قصر بیرون ببرند پس شما بروید شاه اطلاع بدھید که آزمیدخت بعداز رفتن شیر ویه مأمورین مسلح بطوری که شاه فرمان داده بود مجدها بقصیر فیروز آباد مراجعت نموده و یکی از آنها در مقابل آزمیدخت تعظیم کرد و گفت:

بانوی بانوان سلامت باشد شاه فرمان داده که همین ساعت بدون فوت وقت بست استخر حرکت کنید.

سپس اضافه نمود:

بانوی بزرگ هم یک ساعت قبل بنا بستور شاه با تفاق عده ای از همراهان به استخر عزیمت نمودند.

آزمیدخت که خود درس مردانگی بشیر ویه میداد در کار خود عاجز ماند و پرسید مگرچه واقع شده که شاه چنین فرمائی صادر کرده است.

مامور گفت ما نمیدانیم از امر و زبیع وضع دربار

طاقد کسر  
طاقد کسری پایتخت بهارستان جلوه و عظمت تاریخی  
داشت که دارای ساختمانهای مجلل و سرسرهای باشکوه

وایوانهای طلا کاری بسیار وسیعی بود.  
بطوریکه نوشه اند ششصد اطاق تودر توده انانهای وسیع و پر بیچ و خم با پله های از سنگهای مرمر این ساختمان عظیم را تشکیل میداد وایوان عمومی آن که محل عبور و مرور سپهبدان و رجال درباری بود ۲۴ ذرع عرض و ۳۸ ذرع طول و ۲۸ ذرع ارتفاع داشت.  
فرش تاریخی ایوان بهارستان که در استانهای شهر آن را نوشه اند بیش از شصت ذرع عرض و هفتاد ذرع طول داشت.

حاشیه این فرش با جواهر اوان مرصع بود و در وسط آن شکل یاغهای مشجر بسیار زیبا با کلهای رنگارانک و لاله ها و شکوفه ها که با قطعات مردا وید درشت زینت یافته بود نظر انسان را جلب می کرد بطوری که بعد از حمله عرب با ایران لشکر یان عرب از دیدن آن مات و می بهوت مانده و خجال می کردند بهشت موعود را در این بنای عظیم و این فرش قیمتی یافته اند.

در اندرون شاهی خسرو و بیز برای خود تخت بزد کی ساخته بود که آن را ناخت طاقت دیس می گفتند.

برای ساختن این تخت که چیز آن از طلای خالص ساخته شده بود یکصد و سی استاد باسه هزار شاگرد مشفول کار شدند و در تمام قسمتهای آن یکصد و سی هزار میخ نقره بوزن شصت هزار میلیون بکار برده شده و ا نوع ا کوهرهای قیمتی و جواهرات سنتگین قیمت در پایه ها و بست آن دیده می شد.

در بالای تخت هیکل دوازده برج طلا و هفتاد ستاره که در ذمیته آبی برانک آسمانی کار گذاشته بودند نظر بینندگان را جلب می کرد.

در هر قصبه بمقتضای وقت خسرو در دیگر قسمت در آن می نشست که یکی از آنها طاق و ستم نام داشت و جلو آن در یاقه و سیعی بود که مجسمه فرشتگان در اطراف آن مشاهده می شدند.

\*\*\*

شاه غضبانک و متفکر در سالون بزرگ بهارستان که با انواع جواهر مرصع زینت یافته بود و برسیر خود آزمیده یساوان از یک طرف تخت شاه را احاطه کرده بودند و درست چپ بیست و چهار قراول مسلح که هر کدام گرزی زرین بردوش و غرق اسلحه از شمشیر و خنجر و زوین و سپر بودند باحالت خبردار ایستاده و دوسرا باز قوی هیکل در حالیکه فیزه بر هنر خود را بردوش کشیده بودند در مدخل درب ورود مانند مجسمه بی حرکت دیده می شدند.

## دادگاه تجدید نظر

باقیه از صفحه ۲

دکتر در نظر دادگاه فرشته بوده است و ...

اینجاباز والده آقامصطفی حرف را قطع کرده کفت نه این نشد برای اینکه - اینطور که تو گفتی اگه این دادگاه دکترو محاکوم کرد آنوقت چی میشه ..

دیدم عجب گیری کرده ام - مگر هر حرفی را میشود زد من باین ذن چه بگویم - چه جوابی بدhem و لذا : گفتم اگر دادگاه عدل الهی باشه که هر حکمی بدهد درست است و اگر ظلم کاه باشه . که ظلم و زور دهن حرف حسابو می بنده.

## مسائل فردگی

باقیه از صفحه ۳۲

خودش است. ممنونی است بیانی بفرمائید که تسلی خاطر این جان نثارشود.

آشته : جواب اول شما این است که : عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد - ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست.

خداآنده در قرآن بصراحت و عده فرموده که هر کس از روی صدق در راه من مجاهده کند اور اهدایت میکنم.

بنابراین هر طالبی باندازه ده عشق و حرارتیش بمطلوب خود میرسد ولو اینکه از دور ترین راه برود.

و اما جواب دوم : همانطور که صورت اشخاص مختلف است طرز فکر اشخاص و نهم اشخاص نیز مختلف است داده اند.

و این اختلاف یکی از وسائل بزرگ کشف حقیقت است .. والته میدانید که گرمی و لذت حیات هم بعمارتی از اختلاف سرچشمه می گیرد.

آشته - دوره هشتم - سال ۱۳۳۳

گفتم دیدم - گفت نمیشود گفته ام بريز و بین - گفتم بريز و بین نداشتم. توپ زدن من هم دیده ام . و قتی بین دو قمار با اختلاف نظر پیدامیشود. یا و قتی یکی از قمار بازها برای «ذیرش در رفقن» بهای میگیرد و «قال چاق میکند» تکلیف طرفین معلوم است - بگویم میشود - یکی دیگر آهان میگشند - فحاشی میگشند و بعد احیاناً کار بزد و خورد میگشند.. بنابراین :

بین من و حرفیم نیز کار از بگویم گذشت و بفاحشی رسید - می خواستیم بسرو کول یکدیگر بیرون که یک مرتبه در بازشدوسر و کله دو نفر آذان پیدا شد. صاحب خانه ویکی دو نفر دیگر هر چه ریش گزندگانشند و هر چه سی کردند که آذانها کوتاه بیانند نشد که نشود بالاخره مارا بر دند بگمیری .

باور نخواهید کرد اگر بگویم من در لباس معین نایبی و آن رفیق دیگران در لباس آخوند دهاتی بودیم و آذانها اجازه نداده بودند لباسمان را عوض کنیم - یکی از آذانها گفت رکرم بخواندن یک ورق بازدیدم این هم شاه است - شاهرا کذاشتم زیردست چند دور «بر» زدم باز شاه آمد - این شاه را هم گذاشتم روی دست و بازی رسیده بود آنچه که من دو تازی بازی رفیع زده بودم .

ورقهارا «بر» میزدم و باحریف

صحبت میگردم. یک ورق دیگر را خواند

دیدم شاه است - یقین کردم چهار شاه

را مسلم دارم .

رفیقم که باودوتا زیاد زده بودم

«که چهارتا شده بود» توپ را بز

گرداند و گفت پنج تا هم بین که

بشود نه تا بلا فاصله یک نگاه بورق ها

انداختم و هر پنج ورق را ردیف نگاه

کردم دیدم پنج شاه است ولذا بدن

اینکه خودم را بیازم گفت نه تا هم

بین بشود هیجده تا و رفیق «که

خیال کرده بودست خالی توپ زده ام»

برای اینکه مرآزمیدان در کند گفت

هیجده تا هم بین که بشود سی و شش

تار .. بريز و بین .

شماره ۱۶۰

که من تمام پولها را باخته بودم فقط سه تومن از پول فروش فانوس باقی مانده بود . مثل بسیاری از قمار بازها با خودم عهد کردم که اگر بولهای را که باخته ام مجدداً بر کردد دیگر بازی نکنم ولی «با اینکه برخلاف ابتدای بازی» با اینکه خیلی مدارا میگردم - با اینکه توپ بی جهت نمیزدم معذالت بجائی نمیر میمیدم .

بین بازی کن هامعرف شد که توپهای من خالی است - حق همداشتند این طوف رفکر کنند زیر «در آن شب» آنچه توپ زده بودم خالی بود یعنی ورق های دستم اوراقی نبود که آنطور توپ بزنم .

که برداشتم دیدم شاه است ، ورق دومی را هم که از روی سفره برداشتم و نگاه کردم شاه آنهم شاه بود - سه ورق دیگر را نخواندم ولای ورقها زدم و مخلوط کردم .

چند دفعه «بر» زدم و شروع

کردم بخواندن یک ورق بازدیدم این

هم شاه است - شاهرا کذاشتم زیردست

چند دور «بر» زدم باز شاه آمد -

این شاه را هم گذاشتم روی دست و

بازی رسیده بود آنچه که من دو تازی بازی رفیع زده بودم .

ورقهارا «بر» میزدم و باحریف

صحبت میگردم. یک ورق دیگر را خواند

دیدم شاه است - یقین کردم چهار شاه

را مسلم دارم .

رفیقم که باودوتا زیاد زده بودم

«که چهارتا شده بود» توپ را بز

گرداند و گفت پنج تا هم بین که

بشود نه تا بلا فاصله یک نگاه بورق ها

انداختم و هر پنج ورق را ردیف نگاه

کردم دیدم پنج شاه است ولذا بدن

اینکه خودم را بیازم گفت نه تا هم

بین بشود هیجده تا و رفیق «که

خیال کرده بودست خالی توپ زده ام»

برای اینکه مرآزمیدان در کند گفت

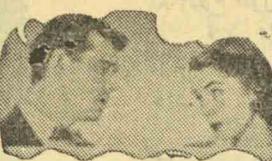
هیجده تا هم بین که بشود سی و شش

تار .. بريز و بین .

شماره ۱۶۱

## گوشه ای از اجتماع کثیف ...

خیال نکنید فقط عرق هستی دارد - خوشحالی زیاد - موقفیت - پول - رهائی از خطر نیز هستی ...



می کنیم تا رفقا یا ایند .

تایکساعت بعد دنفر دیگر آمدند شدیم شش نفر چون یک نفر از این شش

نفر مسخره بود و بازی کن نبود ، بنا کرد بمسخر کی و سرمه را کرم کردن .

رفقا هنرگی میگردند تا کم کم

کارورسید با آنچه که رفیق مسخره می باشد

یک بالش گذاشت روی دلش و باشال آورند ، بشکل عامه میگردند

برش .

چون صاحب خانه معین نایب

آنندارم بود ، لباس آن معین نایب

را هم بنویشنده بود ، یک نفر دیگر

هم یک چادر نماز سرش کرد و مسخر کی شروع شد .

معلوم است ، وقتی چند نفر جوان

دور هم جمع میشوند و میخواهند

مسخر کی گشند چه میگشند - آنقدر

خندیدم که روده برشیم .. در همین وقت :

دو سه نفر دیگر از زرقا آمدند

بازی «آس» شش دستی راه افتادو مشغول شدیم .

سفره را انداختند ، بلیط پنج قرآن

ورق کشیده شد و کم کم بازی کرم شد .

رفیقی که «ذن» شده بود کم کم

چادر نمازش را کنار انداخت و هر نک

جماعت شد اما منو آنکی که بالش بشکمش بسته بود مجانی نکردیم لباسمان

را عوض کنیم یعنی قمارمهلت نمیاد .

من در لباس معین نایب ژاندارم و اسدالله در لباس یک آخوند دهاتی

مشغول بازی بودیم و بقدرتی هم سر کرم

بازی شده بودیم که بکلی خودمان را

آشته - دوره هشتم - سال ۱۳۳۳

صفحه ۱۸۵

تجربه های تلح و شیرین

فانوس را کج کردم نسوخت - همین نسوختن توجهم را جلب کرد و همین توجه باغت شد غیره عقیده بدشم .

فکر کردم بجای اینکه فانوس را رسوزانم خوب است فانوس را «بلند» کنم - یک نگاه خردیاری بزیر وروی فانوس کردم دید خیلی «مس» دارد پیرهنش هم خیلی «نو» است .

ابتدا شمع را خاموش کردم - فکر میگردم چور «حب جیم» را بخورم و بچاق محبت بزنم .

توی فکر بودم و دنبال چاره می - گشتم .. رسیدم به یک دیان که بغل آن مثل ذیر زمین مانند خالی بود -

اینجا شه های سرمه که بازیم میگردند . یک مرتبه بدون اینکه بعاقبت کار فکر کنم - راه را کج کرد رفتم

چوان همیشه تحت تأثیر «حال» واقع میشود - و بقول درویشها «دم را همین دودستم مخفی کردم .

چوانی و نهمی داستانها دارد - سرم را بین دودست گرفته بود و خیال می کرد حالا که من کسی را نمی بینم پس کسی هم مرا نخواهد دید - حالا می فهم مثال معروف کیک سرس را ذیر برف می گند از کجا پیدا شده -

در هر حال : نمیدانم چقدر در لانه سک ها مانند - همینقدر هست که وقتی خیال کردم سروصدایی نیست و خیال کردم آقایان رفته اند - سرم را دزد کی از لای دستها بیرون آوردم - با یک چشم اطراف رانگاه کردم .. همینکه دیدم

کسی دا تی پینم خودم را کشیدم جلو - این طرف آنطرم را اوراند از کردم ..

چهار نفر - حاجی نیز هستم - بازی که سرمه از چند قدم که بسراهی رسیدم بعد از نظر گرفته از آن

## لُغَيَّةُ كَلِيلٍ

**امروز کاینه سقوط می‌کند وزرا بخانه میر وند - فردا مجدد آکاینه دیگر روی کار می‌آید و ...**

من اطاق کار وزیر را بکرد ندارم.  
دختر وزیر سابق را بکرد ندارم.  
از وزارت خانها نشان میدهد - رئیس  
دفتر از دری وارد اطاق میشود -  
فراش اداره بایک بسته کاغذ دنبال  
او داخل میشود .  
دختر وزیر سابق را بکرد ندارم.  
یکی از فراشها بمنزل وزیر سابق  
فرستاد .  
دامتاد - آه چه بد بختی بزرگی!  
چه مصیبت عظیمی!!  
بکو . «فراش هنوز خارج نشده که  
دامتاد داخل اطاق میشود»  
دامتاد - آقا صبح بخیر  
رئیس دفتر - با کمال بی اعتنایی  
صبح بخیر .  
دامتاد - مرد میشود که برود  
شبانه با نظر خود را بشهر رساندم  
ولی بیوهه کاراز کار گشته . خوب  
قسمت است ، چه میشود کرد . از شما  
مشترکم «بلند میشود که برود»  
رئیس دفتر - ولی من چیزی نفهمیدم  
که شما چه مقصودی داشتید .  
دامتاد - حالا فایده ای نداد  
شما بفهمید . این بد بختی دامنگیر من  
شده است .  
رئیس دفتر - چه بد بختی است ،  
برایچه؟  
دامتاد - برای سقوط کاینه و ازین  
رفتن اینوزیر صالح فعال با شهامت  
ایانه میخواهد ؟  
رئیس دفتر - «بانگرانی» وارد  
اطاق نگاه میکند» بله ، البته .  
دامتاد - واقعاً وزیر خوب و برب  
گزیده ای بود همه دوستش داشتند -  
نه آقای رئیس؟  
رئیس دفتر - مسلم است .  
دامتاد - اما متأسفانه رفت و  
دیگر باز نمیگردد آرزوهای منم با  
او رفت . من یکی از ملاکین بزرگ ده  
«سعید» هستم زمینها و باغ های متعدد  
دارم «آهسته با خودش میگوید» اما  
بدبختانه پیوستگی من با وزیر سابق  
سبب خشم و غضب وزیر آینه خواهد  
شد و معلوم نیست وضع و روزگارم  
شما است ؟

## جريدة المحكمه ..

بقیه از صفحه ۱۳

بکجا نمته شود .. موقعیت شما با آمدن  
وزیر جدید چه خواهد شد ؟  
رئیس دفتر - همینطور که می-  
بینید .

داماد - هیچ خبری از تشکیل  
کاینه جدید ندارید ؟  
رئیس دفتر - ممکن است امروز  
هیئت دولت معرفی شود .

داماد - اگر نامهای وزیر سابق  
را امروز بخانه اش نمیرستادید سو-  
نوشت من عوض میشد .

رئیس دفتر - چه چیز مهمی در آن  
نامه بود که بستگی بمقدرات شماد است ؟  
داماد - در آن نامه آقای ویس  
دقتر ا برای روز پنجم شنبه ساعت عقد  
کنام را با دختر وزیر سابق تعیین  
کرد و بعد از اینکه این نامه را  
بعضی میشود کرد . از شما  
خبرسقوط کاینه را خواندم با قطاع  
شب خودم را باینجا رساندم که شاید  
آن نامه را بست آورم و نگذارم  
بدست وزیر بررسد .

رئیس دفتر - اگر کاغذ تان را پیش  
از آنکه بدست وزیر بررسد پیدا کنید  
از کجا آمد زیرا بنه خارج نبودم  
دامتاد - شما بهتر میدانید که چکار  
خواهیم کرد - آیا هیچ شخص عاقلی  
مصالح خود را بدست مردی که فعلاً  
شفل و مقامی ندارد میسپارد؛ بعلاوه من  
با دختر وزیر قصد وصلت داشتم و  
نشهه های طرح کرد بود که در آن بجام  
قدرتی روی سف اطاق بنه می بارید  
میکردم .

فراش - «فراش داخل میشود در  
حالی که بسته های نامه را بخاش  
میباشد» قربان گفتم بیاند اطاق آقای  
شوم گفتند میخواهید که هاچند نفر هم  
هلاک شویم گفتم نه و الله من اختیار  
را بر سامان .

دامتاد - آه !! کاغذ های وزیر  
سابق !! خدا یاشکر . هنوز نبرده اید ؟  
شواهش میکنم آقای محترم اجازه بدهید  
«بلندمیشود از وزیر بغل فراش کاغذ ها  
را بریرون میآورد» این نامه من است .  
این نامه من است !

صورت این گاو صندوق را من  
تو مان خریدم از آن صندوقهای بود که  
دروسویه ساخته شده بود .

رئیس : بخشید آقای دکتر  
مصدق گویا متوجه سوال بنه نشدید  
شما مدعی بودید که دادستان ارش  
پس از ابلاغ حکم را بموقع اجر اگذاشت  
دکتر مصدق بله بله » و شما را بحسب  
مجرد اندخته صریحاً پرسیدم قبل از  
رویت حکم محلی که در آن جا باز -  
داشت بودید که است « دکتر مصدق  
آن محل ؟ و پس از رویت حکم که  
اینجا بروت بعد بنه در اطاق  
اینرا سوال کرد .

دکتر مصدق : بخشید بنه نفهمیدم  
عرض کنم جبس مجرد معنی اش متعل  
نیست ممکن است یک کسی را در یک  
اطاق جبس مجرد کنند ممکن است در  
یک جایی جبس مجرد کنند جبس مجرد  
که عرض کرد و درباره ام اجر اش  
حبسی است که من با کسی ملاقات و  
صحبته نکنم بنه در همین اطاق که  
الآن هستم مجبوس بودم قبل از این  
در سلطنت آباد بودم وقتی که محل  
داد گاه تغییر کرد بنه را از آنجا  
آوردند و اینجا جبس مجرد کردند و  
فرق این اطاق با آن اطاق سلطنت  
آباد این بود که بنه در آن برج  
سلطنت آباد بودم سه طرف برج  
اطاق بنه راه روبرو بود که در این سه  
طرف عده ای از سربازان ایستاده  
روز و شب مرانگاهی کردند بطوطی  
که من مستراح نمیرفتم شب چراغ  
اطاق کاملاً روشن بود در حالی که من  
اگر مهتاب درخانه خودم شب دیده میشد  
خوابم نمیرد .

یک چتر سیاه بالای سرم میگذاشت  
که روشنای مهتاب مرد اذیت نکند،  
ولی در سلطنت آباد چراغ همیشه روشن  
بود .  
بنده ناچار بودم با چراغ چند  
دقیقه بخوابم چند دقیقه بیدارشوم ولی  
سر کرد بلایی یک چراغ قرمز در

گفته اند ایشان بیطرف نیستند باید بگوییم که اینجا بیطرف مترادف با بی غرض است یعنی دادستان باید بیغرض باشد و مقصود از بیطرفی این نیست که دادستان ادعا نامه ندهد نه ولی باید بی غرض باشد دادستان ارتش روی ماده ۳۱۷ مرا تعقیب کرده و تقاضای اجرای حکم نموده است در صورتی که اگر بنده میخواستم اساس حکومت را تغییر دهم مردم را تحریص بسیح شدن برض قدرت سلطنت بکنم پچه علت دادستان مرابای تشکیل شورای سلطنتی تعقیب کرده و این دو مطلب متناقض است و کسیکه تشکیل شورای سلطنت می دهد هر گز مردم را تحریص بسیح شدن برض قدرت سلطنت نمی کند و این راجع به بی غرضی است که در این کیفرخواست از طرف دادستان رعایت نشده.

دیگر اینکه چون در ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد فرمان عزل من صادر شده دادستان، این دادگاه را صالح برای رسیدگی می داند و صورتی که بر طبق اصل ۴۵ متمم قانون اساسی کلیه دست خط های شاهنشاه وقتی اجرا می شود که بامضای وزیر مسئول رسیده باشد و دستخطی که بن ابلاغ شد امضای وزیر مسئول نداشت و اصل ۵۰ شامل کلیه دستخط ها و فرامین شاهنشاه است مگر در موقعیکه فرمان انتصاب نخست وزیری صادر میشود که امضای وزیر مسئول را یافته اینکه دولت و وزیری در آن موقع نیست لازم ندارد.

موضوع دیگر که در اینجاد دادستان اشاره کردند موضوع هیئت منصفه در جلسات دادگاه بود که ایشان میگویند جرمی که یعنی نسبت داده اند چون در قانون ارتش تقاضای تجدید نظر شده این جرم سیاسی نیست در صورتی که نفس جرم مؤید این است که جرم سیاسی هست یا نه و جرمیکه بن نسبت داده اند جرم سیاسی است و جرمیکه سیاسی شده و جرم اصل ۹ متمم قانون

تحریر قرار داشت. از طرف بزرگ ارشتاران فرمانده دادگاه نباید مکرر دو مکرر بطور ورود مخبرین وارد اطاق شد و بمحض تغییر آمیز این مرد خطاب کرد داد ورود بالتوی خود را درآورد و داخل گاه تشکیل میشود ازیک رئیس باسم رئیس دادگاه و گارمند اصلی و علی برای نوع بشر لازم است آزادی است من میخواهم در این اطاق جان بدهم.

### غذا نهیخورم

در این هنگام یکی از مخبرین جراید از آقای دکتر مصدق سوال کرد آقای دادگاه توهین نماید اشاره این مرد، این می فرماید وی در جواب اظهار داشت نه بخدا؛ تا وقی که مطمئن نشوم اجازه چاپ لایحه مرا بروزنامه ها داده اند لب بخدا نمی نزد مخبرین جراید اظهار نیست مقارن ساعت ۱۲ جلسه بعنوان داشتن لایحه شما حقاً چاپ خواهد شد دکتر مصدق در جواب گفت بسیار خوب اگر چاپ شدم نمهم غذا میخورم..

در ساعت پنج و نیم بعداز ظهر پس از بیان جلسه امر و زعده ای از مخبرین جراید باتفاق آقای سرتیپ دادرسی آفایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اعلام شد آقای رئیس دادگاه پس از اعلام رسمیت جلسه اظهار از زندان دکتر مصدق بطریق محل بازداشتگاه اور فتند.

دو بین راه دادستان ارتش یک سرهنگ رازهنگی مخبرین قرارداد و گفت باقیان آقای سرهنگ از اطاق دکتر مصدق باز دید. در انتها لشکر ۲ زرهی یک ساختمان از اطاق یک طبقه ای قرارداد و هم دادستان دادگاه نظامی باشد و هم دادگاه نظارتی باشد و آقای دکتر مصدق ماده ۲۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش را که مربوط با اعراض دادستان بحکم دادگاه بود قرائت نمود و سپس ماده ۱۶ را که این ماده هم مربوط بدادستان دیوان حرب بود در انتها شده اند.

هنکامی که وارد را هر روی ساختمان شدیم افسر رازهنگی مادر اطاق را گشود و وارد اطاق شدیم این اطاق که وسعت آن سه درج بود باشند در اطراف این ساختمان سیم خار دار کشیده شده است و چند نفر سر باز مسلح در اطراف سیمهای خار دار مستقر شده اند.

در این اطاق ۶ صندنی لهستانی ۴ مبل آهنی و دومیز عسلی و یک میز دادستان اظهار نمود که چرا

تحریر قرار داشت. دکتر مصدق چند لحظه بعد از ورود مخبرین وارد اطاق شد و بمحض تغییر آمیز این مرد خطاب کرد داد ورود بالتوی خود را درآورد و داخل گاه تشکیل میشود ازیک رئیس باسم رئیس دادگاه و گارمند اصلی و علی برای نوع بشر لازم است آزادی است من میخواهم در این اطاق جان بدهم.

اعضای دادگاه همه دارای یک

رتبه و عنوانی میباشند دادستان ارتش کارمند اصلی و علی برای میخواهم در این اطاق جان بدهم. این میخواستم از میخواهم که میخواهم این رئیس از این اطهارات شمارا در جراید خود بنحوی که میل دارید منتشر کنند.

این نظریه وظیفه رئیس دادگاه نیست « دکتر مصدق . بله ، صحیح است » یعنی اینکه میخواستم

خدمات آقا هر ض کنم اینکه دادگاه میخواستم

دادگاه تشکیل بشود این نبود که هرچه میگویم آقا

گزارش می دهد . تمام نعمتها بسته بازآزادی است شما من از تغییر کنید و

این چوچه ها که می گویند از زهر هم برای من بدتر است حالا میخواستم

خدمات آقا هر ض کنم اینکه میخواستم دادگاه میخواستم

دادگاه تشکیل بشود این نبود که هرچه میگویم آقا

گزاران از لحاظ انتشار و درج بیانات

شما در جراید بعمل آمده این موضوع را قویاً تکذیب میکنم مجاوز از ۲۰

خبر نکار در این دادگاه حضور دارند

نه از طرف من و نه از طرف همکارانم

کوچکترین دستوری و اظهاراتی که میخواهد اظهارات شما باشد نشده و

آنکه دادگاه بپرسد و من شمارا خوب

میشناسم اشخاصی نیستید که کار خلاف

قاعدۀ بکنید بله مردم باید بدانند که

این حکم صحیح صادر شده یانه

دکتر مصدق : خیر آقا من آزاد

نیستم ماده ۲۲۳ میگوید و قتی یک

متهم تقاضای تجدیدنظر کرد حکم

دادگاه بدوی توقيف میشود حالا ایشان

گفتند اگر یک دزدی را محکوم کردند

و تجدیدنظر خواست آنچه در این دادگاه

دزد را آزاد کرد من کاری بایکارها

ندازم من متمن و نص صریح قانون را

تذکر دادم واشان مرا با ذد برای

کردند.

شا روزنامه های دادگاه بدروی

را خوانده اید این دادستان از هیچ

افتراض و از هیچ توهین و ناسزا بن

خودداری نکرد هرچه خواست برای

اینکه خود شیرینی بکنند بن نوشته

مقدم اگر این دو شرط و دادگاه

درست شد و روزنامه حرفا های مرا

نوشت از خودم در این دادگاه دفاع می

کنم و این مرد هرچه میخواهد بزر

انهای من بگوید نوشته شود آن حکمی

که شما براین شرایط علیه من صادر

میکنید من روی سرم میگذارم صریح

اطاق قصر باشد طوبیه باشد فرق نمی

کند حالا میگویم جنابعالی سه شب

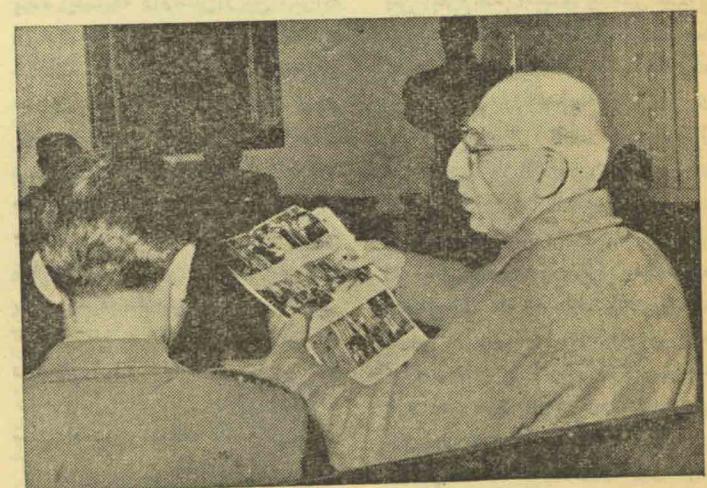
تشrif بیاورید اطاق من آنجا است

اساسی باید حضور هیئت منصبه باشد و بنده این اعتراضات را به بیانات ایشان داشتم که گفتم ودادگاه وظیفه خود را عمل خواهد کرد.

رئیس: یک توضیحی از آقای دکتر محمد مصدق میخواهم و آن اینست که رأی تمایل مجلسین نسبت به نخست وزیر آینده در قوانین مصوبه پیش یافته شد است یا خیر؟

دکتر مصدق: در مالکی که احزاب بزرگ هست مثل انگلستان و امریکا هر جزیی در انتخابات غالب شود و در مجلس اکثریت پیدا کنندلدر آن حزب نخست وزیر قطعی است و فرمان هم بنام او صادر میشود

دکتر مصدق: عقیده شخصی ناصر در اترشکایت آقای دکتر مصدق در جلسات کذشته در محضر دادگاه باین مضمون که زندان مجرد هستند ریاست محترم دادگاه در پیرو عرايض اینجا نسب داعر یافته اکر ایشان پنهانی در باز داشتگاه نظامی بسرمهیر ندان لاحظ حفظ احترامات ایشان است مقدر فرمودید حال که خودشان از تنها میکلت کرد یا خیر مقصودم این است که اشخاصی در مصاحبت ایشان باشند پس بر داد آیا پس از استحضار و اطلاع اذاین رأی تمایل مقام نخست وزیری را اشغال و شروع بر تقدیم امور لیبرهای احزاب را رئیس جمهوری میخواهد و نظر آنها را استناد میکند و بعد نخست وزیر تعین شد و لی در مملکت ما این مسئله در قانون اساسی نمایند کان اشغال نموده یا خیر؟



آقای دکتر مصدق مجله آلمانی را نگاه می کنند

دکتر مصدق: حکیم الملک، فرمان متم آن ابراز تمایل است و بدون فرمان کسی نخست وزیر نمیشود.

رئیس: از توضیحاتی که در این مورد فرمودید این قسم استنباط میکنم که فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تا زمانی که شرف صدور بیدا نکند آن شخص که نسبت باو ابراز تمایل شده است نمیتواند کرسی صدارت را اشغال کند. «مصدق: صحیح است»

رئیس: تیمسار دادستان مطالبی دارد؟

دادستان: پعرضدادگاه میرسانم در اترشکایت آقای دکتر مصدق در جلسات کذشته در محضر دادگاه باین مضمون که زندان مجرد هستند ریاست محترم دادگاه در پیرو عرايض اینجا نسب داعر یافته اکر ایشان پنهانی در باز داشتگاه نظامی بسرمهیر ندان لاحظ حفظ احترامات ایشان است مقدر فرمودید حال که خودشان از تنها میکلت کرد یا خیر مقصودم این است که اشخاصی در مصاحبت ایشان باشند پس بر داد آیا پس از استحضار و اطلاع اذاین رأی تمایل مقام نخست وزیری را اشغال و شروع بر تقدیم امور لیبرهای احزاب را رئیس جمهوری میخواهد و نظر آنها را استناد میکند و بعد نخست وزیر تعین شد و لی در مملکت ما این مسئله در قانون اساسی نمایند کان اشغال نموده یا خیر؟

از آلیس دوشامیریه

### شکار دل

اگر در بی شکار دل هستی  
دلی که همیشه از محبت تور و شن  
باشد  
این دل من است که هیچ کس را  
در آن جای نیست و فقط جای محبت  
تو است.

اگر در بی شکار دل هستی  
دلی که سراسراز آن تو باشد  
این دل من است که بایک اشاره  
تو نثار راهت میشود.

اگر در بی شکار دل هستی  
دلی که همیشه اورا بیازاری  
این دل من است

اگر در بی شکار دل هستی  
دلی که بعدها از یادش بیری  
این دل من است و آن تویی که  
میتوانی آنرا بفریی.. اما:

ای گل زیبا - اگر دل مرای پامال

پهپایت کنی، دیگر نصیبی از محبت

نداری زیرا از جفا تو در هم می-

شکند.

### میل بخوبان

خوب رویان سهنا پیشه و فانیز کنند  
بکسان درد فرستند و دوا نیز کنند  
پادشاهان ملاحظت چو پنجه بخوبان دل من، منع مکن  
کر کند میل بخوبان دل من، منع مکن  
صید را پای بینندند و رها نیز کنند  
کابین گناهیست که در شهر شما نیز کنند  
سعده

### از پرونین اعتمادی

ای کل، تو ز جمیت گلزار، چه دیدی  
جز سرژنش و بدسری خوار، چه دیدی  
ای لعل دل افروز، تو با این همه پرتو  
جز مشتری سفله، بیزار چه دیدی  
رفتی بچون، لیک قفس گشت نصیبیت  
غیر از قفس، ای مرغ گرفتار چه دیدی

### آرزو

بنای رخ که باغ و گلستان آرزوست  
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست  
بعقوب واد و اسفاها هی ذنم  
دیدار خوب یوسف کنعام آرزوست  
یاک دست چام باده و یاک دست زلف یار  
رقیق چنین میانه ی میدانم آرزوست  
دی شیخ با چراغ همی کشت گرد شهر  
کن دبو و دد ملوان و انسان آرزوست  
کفتم که یافت می شود جسته ایم مـا  
گفت آنکه یافت می شود آن آرزوست  
گویا ترم ذ بلبل امـا ذ رشک چـام  
مهر است در دهان و افغان آرزوست  
مولوی

### جوانی و پیری

بیری و صدیعیب، چنین گفته اند  
دو که برین غفلت باید کریست  
فاراغی از قدر جوانی که چیست  
شاهـد با غست درخت جـوان  
هیزم خشک از پی خاکستر است  
روز شد اینک بسر آمد مخسب  
نظمی

### از ترانه های گیلانی:

ستاره آسمون صد داده داشتی  
اقصیرا همه تی تنه داشتی  
خودش سیر و تره گرسنه داشتی  
قشنگه دخترانه بخانه داشتی  
\*\*\*

تودر آسمان صد ستاره داشتی  
ولی تقصیر هاتام بکردن مادر تو بود  
خودش سیر بود و ترا گرسنه میگذاشت  
و دختر زیبارا در رخانه نگاه میداشت

### از رعدی آذرخشی

می بندانم چگونه باید بودن  
عقدهی حیرت چسان کشوند باید  
بودن بهتر و یا بودن بهتر  
بودن باید و یا بودن باید  
و رهمه داشن ز آزمایش خیزد  
ذیستن از بهر آزمود با

## مصدق یا یک مسابقه

در هماره دوم زیرعنوان بالا نوشتهم چون محاکمه آقای دکتر مصدق و اعمال ایشان در دیف مسالل روز فراردارد موضوع را به مسابقه می‌گذرانم تا طرفداران و مخالفان نظریه خود را مختصر بتویستند تا در جنگ نامه از نامه های رسیده:

چون نامه زیار رسیده متنمی است  
خوانندگان دیگر نامه نفرستندتا  
اینها که رسیده گذاشته شود

## موافق

آن روزهایکه ملت ایران در اسارت استعمار گران  
انگلیسی بسر میبرد و در آن زمانیکه در این دیار اثری  
از حقیقت و عدالت نبود و آزادی برای مردم بیچاره مفهومی  
نداشت و در آن هنگامیکه نخست وزیر و زیر وزیر و کیل ما  
بسیار و فرمایش اجنبی عزل و نصب میشدند و در آن ایامی  
که دستگاههای شوم دولت انگلستان افکار مردم را خفه  
کرده و حق اظهار عقیده بیک فرد آزاد بیغواه نی دادندو  
هیچ موجودی قدرت آنرا نداشت کوچکترین نافرمانی  
در برایان جماعت غاصب بنماید.

ناگاه صدائی از حلقه مردی بیرون آمد که باهم  
مشکلات و موانع موجوده شجاعانه فریاد زد ما باید آزاد  
ومستقل زندگی کنیم و زیربار اجنبی نزیم.

آری این صدا و این صوت از مصدق بود و آنها که  
حس وطن برستی و وطن دوستی در نهادشان بود بدنبال  
این پیر مرد شناختند و مبارزه آغاز نمودند و مصدق هم در  
مقابل این احساسات وطن برستانه جان و مال خود را بی  
ارزش دانست و از هیچ چیز در راه مبارزه نهاید و بیش  
رفت.

در مدت کوتاهی اترات نیک کارهای مصدق هویداشد.  
او نفت را ملی کرد - کنسلگری بزرگترین لائف ساد  
انگلستان را بست و مجلس سنا آشیانه تربیت شد کان  
مکتب استعمار امنحل نمود برای دفاع از حقوق حقه مردم  
ذمته کش ایران بمسافرت های لاهه و شورای امنیت سفر  
نمود و بردم حق اظهار عقیده داد و هر عملی را می خواست  
انجام دهد از ملت مدد میگرفت و بالاخره کارهای کرد که  
دشمن و دوست ازا و خبردارند.

وبفرض اینکه اشتباہی کرد برش ایشانه باشند آیا آنقدر مقص  
است که مستوجب الفاظی باشد که بیک شیاد و جانی و دزدهم  
نمی دهند . نه بخدا سزاوار نیست بعییده من باید اورا  
ستایش کرد .

خارجی ها و دیگران قدر اورا می دانند و تاریخ هم  
در باره او قضاوت خواهد کرد . دیگران مرد سالش  
می دانند و ما چه عرض کنم . شیر از پر و زخائی

آقای مدیر محترم بندی بیک ایرانی معقد بسلطنت  
و حکومت مشروطه هستم و با روش دیکتاتوری جدآمخالف

## مخالف

در راهی قدم گذاشت که مورد نفرت مردم ایران بود و  
دانسته یا ندانسته اعمالش بضرر ملت و بسود بیگانه بود  
دستجات بیگانه را تقویت کردو سدهای را که مانع مقاصد  
بلید آنها بود و بران کرد .

آرتش را که بزرگترین سدمانع در برابر مقاصد  
شوم بیگانه پرستان بود تضییف کرد و با همکاری با  
بزرگی شدن با حزب بیگانه پرست توده تنفر مردم حقیقی  
وضد اجنبی ایران را تا حد زیادی برعلیه خود برانگیخت  
و بالاخره کار را بجهای رساند که علنا از حقوق یک عده  
افراد فرو مایه و پست نوای شوم جمهوری دمکراتیک  
بگوش رسید .

اطرافیان نادان او هم مزید بر علت شدند و این است  
که من می بینم نی توان اور افرادی بسیار خوب بحساب بیاورم  
زیرا گر خدمتی هم کرد این لکه های سیاه روی خدماتش را  
بوشانید بنا بر این من با دکتر مصدق مخالف هستم .  
محمد کاشانی

## موافق

جناب آقای دکتر محمد مصدق چه در زمان نمایندگی و چه  
در موقع نخست وزیری کوشید تا اترات و قوانین زمان  
دیکاتوریهای سابق را ازین بیرد تا آزادی واستقلال  
مطابق شان ایران «ملت - شاه» حاصل شود .

اینکه میگویند مصدق خیال پادشاهی و یا رئیس  
جمهوری داشت فکری قاصر و تصویری باطل است و دلایلی  
که برای اثبات ادعای خود میآورند بیشتر بفرضیه های  
موهوم قرون وسطی شبهی است تا بیک بر هان عقلی .  
یکی از برجسته ترین خدمات آقای دکتر مصدق  
آزادی مطبوعات در زمان حکومت ایشان بود که مهمترین  
نشانه استقلال ملی و ترقی بیک قوم است .

درست بخطاطردارم که یکی از روزنامه ها کاریکاتوری  
از عکس آقای دکتر مصدق را بصورت بچه لختی چاپ  
کرده بود و تصادفاً مدتی در تابلوی روزنامه فروشی در  
مقابل انظار عمومی خود نهایی میکرد کسی حتی از مادرین  
شهر بانی هم مزاحم روزنامه فروش بیود و آزادی کامل  
و فراغت تمام بشغل خویش مشغول بود .

تبیریز - محمد باقر بارفروش

عقیده دارم کشور ایران نه سال پیش و نه ۱۰ سال  
بلکه از خیلی وقتها پیش نخست وزیری به کفایت و میهن  
پرستی دکتر مصدق را ندیده است .

دکتر مصدق قی که در ۲۸ ماه زمامداری جزئی خلافی راه  
نرفت به میهن و ملت خویش واقعاً خادم بود .

دکتر مصدق مال ملت بود و ملت مال او و حقیقتاً  
ملت هم بشیان او بود لیکن یک غفلت مصدق را به زندان  
اکنند .

صدق خادم بود مصدق ایمان دار بود مصدق مرد  
بود لیکن اطرافیان خائن خادم صفت او و مصدق را غافل  
نمودند و بر همه کوته خلاف کاریها دست زدند .

صدق همیشه از ملت و قلب ملت الهام میگرفت  
صدق بود که انگلیس ها را از کشورداری بیوش بیرون کرد  
افسوس که قضا و قدر که همیشه در بی و اژگون ساختن او  
بود نگذاشت کارش را بیان برساند .

صدق مرد قهرمان ناجی ایران شخص وطن پرستی  
بود که ایران هر گز چنین مردی را ندیده است .

صدق هم را به حقوق خود آشناخت و این آشناخت  
در مردم ایران بایار خواهد بود بقدرو حدیکه به تمامی  
آرزوهای خود برسد و لومرك هم باشد .

تهران خ - خی  
اهواز - قاسم احمدی

همانطوریکه اعلیحضرت فقید برای نشان دادن بوج  
ایرانی بجهای زحمات بسیار کشید دکتر مصدق هم در مدت  
۲۸ ماه چنان روح تازه در کمال ایرانیان دیده که در  
تاریخ ایران کمتر نظری دارد نطق محکم و آشین او در  
شورای امنیت و سخنرانی بی نظیر اور در لالار شهرداری  
و اشنکنکن «شوش مفصل است» کریه کردن دختر وزیر  
مختراء هند درداد گاه لاهه .

دکتر شاخت آلمانی در فرودگاه برلن بروز نامه  
تکاران گفت «من تاکنون که با سیاستمداران و مردان  
اروپا روبرو شده ام مردی داشتمند تر و سیاستمدار تراز  
دکتر مصدق ندیده ام »

تلگراف اعلیحضرت همایونی با مردم یک‌بانی بزیر و ذی  
ایران در شورای امنیت - همه حکایت از وطن پرستی و  
شهامت و بی نظری دکتر مصدق دارد و آنها یکه بواسطه  
سایای های متولد موفق شدند بین اعلیحضرت همایونی

شاهنشاه و دکتر مصدق شکاف بوجود آوردن دشمنان  
شماره یک این آب و خاکند و همان چیزه خوارانی بودند  
که مستمر آنها قطع شده بود و مطوف مردانه جدی اعلیحضرت

هما یونی و دکتر مصدق هزیز میباشم .  
آهواز - قاسم احمدی

## قرن پیشست و پیکم = مردم ها زندگه میشوند

همانطور که بشر فکر می کند، ماشین هم میتواند فکر کند و لذا مغز الکتریکی ...

«هفته» گذشته صفحه ۲۳ ستون دوم  
نشدند مرض «سرطان بول» راعلاج  
واحیاناً آرزوی آن امیکنند عواملی  
کنند.  
سطر ۱۶ متاسفانه یک کلمه که معنای عبارت  
دارند اما همین که بریش و سیل دیدند  
را پکی تغییرداده اشباهاً چاپ شده و آن  
کلمه‌ی «توانستند» است که توانستند چاپ  
شده، ضمن معدّت از خواندن گان تقاضای  
عفو و تصحیح را دارد.»

برفسور گفت: بله... اگر خدمات  
هیئت علمیه‌ی بین المللی نبود زیان  
های حاصله‌ی امروزه چیست. گفت شما  
مال قرون کذشته هستید و ما مردم  
این قرن شما هرچه هم بیش خودتان  
فکر کنید نمیتوانید بدایند چه شده  
جنک سوم جلوکیری نکردد بودند  
است که میادلات بدون بول و بدون  
واسطه انجام میگیرد - مردم قرون  
گذشته هم نمیدانستند اما پیرمردها  
شان که میگفتند روزگاری خواهد آمد  
که وسیله‌ی مبادله «صلوا» خواهد  
داشت آرزوی روزی را میکرد که  
این وسیله‌ی مبادله یعنی بول ازین  
برود و هیچ فکر نمیکرد وقتی ریش  
رفت کرتار تیخ میشود یعنی میخواهم  
بکویم حالا که بول وسیله‌ی مبادله  
نیست و حالا که بشر امروزه درد سر  
داشتن و نداشتن بول را ندارد...  
یک پارچه شده و ادارات بین المللی  
دنیا را اداره میکنند و ادارات بخش  
بین المللی هم بنو به خود بین مردم  
دیگری مشغول است که باید برای  
تکمیل آن رو بیلو برود و بهمین دلیل  
چیزی داشت و لطفت همیشه در  
است که بشراز روز خلقت همیشه در  
زحمت بوده و حمّت میکشیده که زحمت  
خود را کم کند... و هر چه هم جلو  
هستید» هم اکنون چندین بار کلمه‌ی  
احتیاج و مایحتاج را استعمال کردند.  
برفسور بختیار چند گفت: شما گذشته  
مردم دنیا مفهوم احتیاج را نمیدانند  
و حال آنکه خود شما «که جزو مردم  
میرفته و هرچه هم از زحمت خود میکاسته  
دچار مسائل دیگری میشده است...  
واگر غیر از این می بود، تکامل وجود  
نمیکند و بشرط رجا میزد.

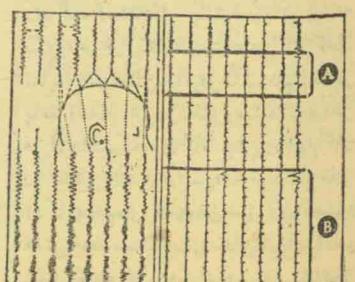
با آقای برفسور گفت: شما گذشته  
میشه بشر را کرتار و مشغول میکرد  
بصورتی در آمده که کوچکترین شاهتی  
بگذشته ندارد.  
در قرون گذشته مهمترین وسیله‌ی  
مبادله بول بود ولی امروز مردم بول  
نمیشناسند و دانش آموزان در کتاب  
دانستهای مربوط ببول و داد و مدت  
بول را در کلاس از عمل می شنوند  
و میتوان گفت مردم دنیا از مرض بول  
که بدتر از سلطنت میکرد بچیزیکه فکر  
نمیکردند غذا علاوه مشاهده کنند - گفت  
اگر شما مسئله‌ی اقتصاد ببول را حل  
کرده اید» خوشبختانه ببول و مبادله  
موعودی است که از قدیم بمردم و عده  
دارم جنبه‌ای دو اطراف چیز هایی  
داده اند.  
اینجا باز برفسور بختیار چند  
گفت اطفال وقتی ریش وسیل ندارند  
بیشتری داشته باشد. اگر صلاح میدانند

کنم - گفت: اول بفرمایید بین ماشین  
ولی می گویند اعمال و حرکات من در  
ملکت بدن ایجاد کودتا می کند -  
ایجاد هرج و مرچ می کند - بطودی  
که گاهی منجر بخوب نریزی میشود.  
ریس: ممکن است شما از چه قبیل  
است.

حس غضب: من خودم نمیدانم  
ولی می گویند اعمال و حرکات من در  
ملکت بدن ایجاد کودتا می کند -  
ایجاد هرج و مرچ می کند - بطودی  
که گاهی منجر بخوب نریزی میشود.  
ریس: ممکن است شما از چه قبیل  
دارد که شا «و کسانی مانند شما» در  
کار او مداخله می کنند و کاهی اوقات  
شما با واسطه این طور بیان شده که  
می نویسند:

«از هر وسیله یا سازما نیکه  
بوسیله‌ی آن قدرت بکار برده میشود  
و من مرئی واقع میکردد یا یکه اثر  
مورد نیاز بوسیله ی آن تهیه میشود  
ماشین نامیده شده» بنابراین چون  
برای بشر هم این تعریف صدق میکند  
بس باین نتیجه می رسم که «همان  
طور که بشر فکر میکند - ماشین هم  
می نوایند فکر کند - و وقتی این فرمول  
بدست آمد ساختن مغز الکتریکی کار  
آسانی کردید - اینجا برفسور روی  
کاغذ چند خطی رسم کرد و گفت این  
خطوط را نگاه کنید تا تو پژوهی بدهم.  
نامام

برای شما در اطراف مغز ماشین صحبت  
بیشتری داشته باشد. اگر صلاح میدانند



برای شما در اطراف مغز ماشین صحبت

## متهم ردیف یک و شش

جائزی که غصب هست - من دیوانه نیستم شما دیوانه اید که هر اینجا آورده اید  
ریس: شما بعنوان شاهد بداد کاه  
احضار شده اید - خواهش می کنم  
اطلاعات خودتان را با درنظر گرفتن  
خدا و وجودان، بیان نماید.

حس غضب: مگر شما بهر کار  
دست میزند خدا و وجودان را در نظر  
می گیرید؟ بفرض که جواب مثبت  
بدهید و بفرض که من ادعای شما را  
قبول کنم ولی من رسماً اقرار می کنم  
که خدا و وجودان نمی شناسم و در پیش  
آمد ها بدون مشورت با آنها کار  
می کنم.

آقایان قضات! مرا حس غضب  
می نامند - من خود بخود با کسی غرض  
ندارم... اما وقتی مراتحیک میکنند  
وقتی مرا بیدار می کنند، بدون اینکه  
خودم اراده کنم، حالمد کر گونمیشود  
و بفعالیت و ادار میشوم.  
ریس: فعالیت شما از چه قبیل  
است.

حس غضب: من خودم نمیدانم  
ولی می گویند اعمال و حرکات من در  
ملکت بدن ایجاد کودتا می کند -  
ایجاد هرج و مرچ می کند - بطودی  
که گاهی منجر بخوب نریزی میشود.  
ریس: ممکن است شما از چه قبیل  
دارد که شا «و کسانی مانند شما» در  
کار او مداخله می کنند و کاهی اوقات  
شما با واسطه این طور بیان شده که  
می نویسند:

«از هر وسیله یا سازما نیکه  
بوسیله‌ی آن قدرت بکار برده میشود  
و من مرئی واقع میکردد یا یکه اثر  
مورد نیاز بوسیله ی آن تهیه میشود  
ماشین نامیده شده» بنابراین چون  
برای بشر هم این تعریف صدق میکند  
بس باین نتیجه می رسم که «همان  
طور که بشر فکر میکند - ماشین هم  
می نوایند فکر کند - و وقتی این فرمول  
بدست آمد ساختن مغز الکتریکی کار  
آسانی کردید - اینجا برفسور روی  
کاغذ چند خطی رسم کرد و گفت این  
خطوط را نگاه کنید تا تو پژوهی بدhem.  
نامام

رئیس : مفزومدی است که شما و «امثال شما». غیر مستقیم و کاهی هم مستقیم با او امروز دستورهای میدهید که او ناچار میشود او امر شمارا اطاعت کندا آیا ادعای او مورد تصدیق شاست. حس چاه طلبی : وقتی ما اورا نمی شناسیم و با او ارتباط نداریم چگونه با او دستورهای میدهیم ولی : ما ، در مملکت بدن تکیه بر اورنک خود میزیم و کارهای داریم؛ ممکن است وقتی در مملکت بدن فرمان هایی میدهیم، چون وقتی نوبت حکومت ما میشود بسیاری از اعضا و اجزای آنچه نمیتوانند اداشته باشد چهار سه بدن مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر فرمانهای ما در میان یکدیگر بقیه مملکت اینهاست اینکه ناشی را بر دید «یعنی مفز» چون در مملکت بدن زندگی می کند خواه نا خواه تحت تأثیر او امر ما در آید.

رئیس : نظم جلسه را مراعات کنید - چرا آقایان تماساً چهی نظم است - اینجا دادگاه است - شما مراعات ادب و نژاد را نمی کنید - و شما تکرار کلمه «ما» یعنی چه و... حس چاه طلبی : ساخت - برای ما دستور صادر نکن - ما تکلیف خود - شمادیوانه اید که مرادیوانه میخواهند مان را خوب میدانیم - این محکمه است که بایدمرا ادب را بسینند - اکرما را یعنوان شاهد استدعا کرده - اید بیانیم آنچه میفرمائیم گوش کنید.

بعد از خروج حس غضب آرامش بر قرار شد و آقای مرتبه هیئت عالی قضاء و حتى تماساً یابن همه تحت تأثیر حس چاه طلبی واقع شده ... خودشان را کرفتند ... سکوت محض حکمفرما کردید - نماینده دادستان خواست از دادگاه استدعا اینکه بمناسبت خودتان را مختصر ایان نمایند.

حس چاه طلبی : ما عادت بپر حرفی نداریم - سوال کنید ، چواب میدهیم.

رئیس : شما بنام شاهد اینجا دعوت شده اید خواهشمند اطلاعات دادگاه استدعا اینکه بجای اینکه بگوید عرض میکنم - استدعا عامی کنم گفت نماینده دادستان : مامیفر مائیم متهم حاضر باشد اید اعدام شود و دستور میدهیم وامر می فرمایم که دادگاه بیش از این کار را معطل نکند رئیس : ما فرماتفرمای دادگاه هستیم و احدی حق ندارد بیمدادستور هایی بدهد - نماینده دادستان هم باید ادب داشته باشد والا ... (صداي همه به تماشایان بلند شد و دادگاه متنشنج گردید).

بدمرانه باینچانه آورده - دردادگاه جای حس غضب نیست - حس غضب مملکت بدن ازحال و جریان عادی خارج میشود .. بنابراین چون مفز هم یکی از اعضای مملکت بدن است ممکن است ازحال عادی خارج گردد و تحت تأثیر من «حس غضب» واقع شود رئیس : اذیبان شما اینطور می فهم که می گویند شما مستقیماً بمن دستوری نمیدهیدولی وقتی شما بعیند و چوش در میانه افرادی که در مملکت بدن هستند ازحال عادی خارج میشوند . حس غضب : تمام افراد را تلقیم من گفتم قسمی از اعضا و اجزاء برای چهارهای مراثی برقیم کنید . معلوم میشود شما سوه نیت دارید . رئیس : چرا مراعات ادب و نزاکت را نمی کنید - این چه جور حرف زدن است - اینجا دادگاه است . حرفاي شما اهانت آمیز است . من بشما اخطار می کنم که بعد از این مراعات ادب و نزاکت را بگنید . نماینده دادستان : حس رافت آقایان قضات باعت میشود که اینها از مردم ریاست محترم دادگاه سوه استقاده کنند - آقای رئیس دادگاه ! نباید باینها اجازه دهید اینطور گستاخ باشند .

حس غضب : اینها که می گویند باآسرایی است - شما راست نمی - گویند - شما فکر ندارید - اگر فکر میداشتید می فهمیدید که خودشما آلت هستید .. من بشما اخطار می کنم که اگر بعد از این باینطور آرمان صحبت کنید آتشی روشن خواه - کرد که خشک و تر را بسوزاند - معلوم میشود شما هنوز مرما نشناخته اید - مراحس غضب می گویندنه بر لک چفند - مراقب حرف زدن خودتان باشید و ... نماینده دادستان : ملاحظه می - فرمایید که این بی شرم دادگاه را هم تهدید می کند .

حس غضب : بله تهدید می کنم اینجا دادگاه نیست - اگر اینجاد دادگاه

## ابن سینا در شرح حال خود مینویسد

ترجمه از مقدمه‌ی منطق المشرقین بنقل از دائیره العارف بریتانی

نا پذیراست .  
کتاب فروش با اصرار مردی خودین آن دعوت میکردم و میگفت هم از زانست یعنی بیش ازده در هم مطالبه نمیکنم و هم صاحب شر نیازمند است من بر فروشند آن رقت آوردم و آنرا خریدم و چون مقدمه آنرا خواندم معلوم شد کتاب «ابونصر فارابی» در «اغراض ما بعد الطبیعه» است بخانه بازگشتم و بسرعت آنرا مطالعه کردم همان زمان درهای مقاصد و اغراض این کتاب بر ویم باز شد چه مطالع آنرا حفظ داشتم اذابن پیش آمد بسیار شادمان شدم با هم اینها از درک مطلب و فهم مقصود مؤلف عاجز بود سرانجام نویشدم و می بنداشتم که اراده ریافت این داشت .  
خانه نوح ابن منصور گوید : کتابخانه من بورداری اطاقهای متعدد بود و هر یک از قسمهای یکدیگر مرتب و منظم قرار گرفته بود هر اطاقی یک تعلیم مین اختصاص داشت و کتب از جیت موضوع علمی مرتب شده بود .  
فهرست کتب مهم را خواندم و بهر کتابی نیازمند بودم طلبیدم درین کتابخانه کتبی دیدم که هر گز نام آنها را نشیدم بودم و پس از آنهم ندیده و نشیدم این کتب را مطالعه کردم و نتابع بسیاری اندوختم و مرتبه و مقام هر کسی را در معلومات شناختم .

آشته : این نایبه بزرگ با اینکه قریب ۱۱۳ جلد کتاب و رساله نوشته در علوم عصر خود را آمد بوده . بالاخره اینطور می گوید :

دل گرچه در این بادیه بسیار شافت یک موی ندانست ولی موی شکافت اند دل من هزار خورشید بنافت آخر بکمال ذره ای راه نیافت شاید این همان ذره ای است که جهان دانش امروز اینهمه برای آن شور و غواغا بر پا کرده و هنوز هم بکمال آن راه نیافته است .

مانند آنست که هم اکنون آنها را فراز گرفته ام و چیزی بر آن معلوم نیافردم و بداشت دیگری نبرداختم تا پس از آنکه «علم منطق» و «طبعی» و «دیاضی» را بخوبی آموخت بمطالعه علم «الله» مشغول شدم و کتاب «ما بعد الطبیعه» را خواندم اما مطالع آنرا نفهمیدم و مقصود مؤلف آن را پیش او خواندم و حل بقیه تا اینکه چهل بار آنرا مطالعه نمودم و کلیه موضوعات آنرا از بر کردم و سپس بسیاری از قضایای مشکل را بر ناتلی عرضه نمودم که او نمیدانست و من آنها را بوى فهم نمیدم .  
ناتلی از من مفارقات گزید و من از اصول و شروح کتب طبیعی و الهی نزد خود تحصیل میکردم و درهای دانش بر من گشوده میشد آنکه بدانش بزرشکی گراییدم و کتب آنرا مطالعه میکردم داشت طلب از علوم دشوار نیست و من خواهی نخواهی در کثرین میانی در آن داشت حاذق شدم بجدیکه فاضلان آن علم پیش من شاگردی میکردم و در همین حال از کسب علم فقهی نیز منصرف نبودم و بدایم تو جه داشتم در این هنگام سن من شانزده سال بود که منطق و کلیه مباحث فلسفه را تکمیل کردم .

و در این مدت یکشب را تمام نخوايدم و روزهایم بجز اشتغال بکسب دانش بکارهای یکنی نبرداختم شباها که هنگام مطالعه ، خواب بر من غالب میشد باز هم در مسائل علمی ایندیشیدم و در عالم خواب بقین آنها را در مفهیله خود میگذراندم حتی بسیاری از مسائل درخواب بر من کشف شد .  
تا اینکه بیشتر علم را تکمیل کردم و بقدام کسان بر آنها آگاهی یافتیم و هر چه در آن روز کار آموخته ام شرکت چاپ رنگیم

## مسائل مربوط بزندگی

خوانند کان آشفته باین قبیل مسائل  
لبغند بزنند و خود را مأوفق این قبیل  
توهمات بدانند.

### خبر نگاری

آقای صدری از اهدا تفاصیل  
خبر نگاری آشفته را نموده اند.

آشفته مجله است نه یک روزنامه  
خبری بنا برای این با نهایت تشکر هز

آقایانی که میل دارند برای کمک به  
آشفته خبر نگار آشفته باشد متذکر

میشود که مجله آشفته محتاج خبر نگار  
نیست و از آقایان ممنونیم.

درو شماره ششم سورخه پنجشنبه  
۲۲ بهمن یکی از روزنامه ها نوشته

بود.

مردم نان و گوشت میخواهند  
یکنفر کامند یا کار کر یا کاسپ کامند

عامله ۵ یا ۷ نفری دارد چنانچه روزانه

یکصد ریال در آمد داشته باشد چگونه  
میتواند تخم مرغ سه ریال و گوشت  
کیلویی ۶۰۰ یا ۷۰۰ ریال و کره سیری  
۱۲ ریال خریداری کند.

جناب آقای آشفته اگر توجه  
پفرماید اغلب مفاسد و دردهای بیدرمان

این مملکت از اینجا سرچشمه میگیرد  
ایشان فرمودند کارمند یا کار کرید

یکصد هفتاد مردم کرتار و خیال  
اگر آن کارمند یا کار کر یا پاسبان یا

ژاندارم پنجاه ریال در آمد و نفرهم  
عامله و ماهی سیصد ریال هم اجاره

خانه بیزاد تکلیف پسر بدینه  
چیست که هر ملتی بخیال و عقیده خود

محکم در راهی که پدر و مادرش از  
اجدادش می‌رفته اند بهمان راه میرود

بدون کوچکترین تحقیق جون وقتی که  
اختلاف واقع شد تحقیق کامل لازم است.

عجب اینجا است که هر ملتی میباشد که روزانه سی ریال در آمد و

دارای هر فرع از مملکت آشفته اطلاعاتی  
کسب کرده بودند نامه را باره میکردند  
و میخندیدند و لی معلوم میشود از

خوانند کان اخیر آشفته نکار نده کار کری  
صاحب اراده هستید و کمتر کرتار

و هم و خرافات هستید این است که نامه  
را برای آشفته فرستاده اید

بنابر تمام مقدمات بالا نظاردارد لاقل

زنجیر خوشبختی  
بعد از عنوان بطوری که ملاحظه

میفرماید «زنجر خوشبختی» دکان  
تازه ای است که در قرن «اتم» در

ایران رواج پیدا کرده و بوسیله یست  
برای اینجانب هم فرستاده اند.

چون مایل جنابالی اظهار نظر  
و تجزیه و تحلیلی در این باب کرده

باشید عیناً ارسال خدمت نمودم. یکی  
از خوانند کان پروپا قرص مجله آشفته

کرج جلیل احمد زاده.

آشفته: آقای احمد زاده! ما،  
در زندگی اسیر حواس و غرایزو عادتیم

از جمله اسیر «وهم» هستیم.  
وهم «اگر چه بعضی مواقع

لازم و ضروری است و برای حیات  
مفید است» بعضی مواقع هم خاصه برای

جهان جهنم عجیبی است.

کسی که روزاول یا بهی «زنجر

خوشبختی» را گذاشته یا رند ناقلانی

بوده خواسته تقویح کند یا جا هل ندادانی

بوده که از «وهم» خود و تلقین

دیگران عمارتی خیالی ساخته و در آن

بزندگی مشغول شده است.

در هر حال این نامه یعنی زنجیر  
خوشبختی اگر برای افراد صاحب اراده

و فهمیده فرستاده شود پاره می‌کند و  
بریش فرستنده می‌خندد - واگرمانند

صدی هفتاد مردم کرتار و هم خیال  
باشد، از ترس ایشانه بیاد بست

شود بدستور نویسنده عمل میکند و  
حمل میشود.

جنابالی که یکی از خوانند کان  
آشفته هستید اگر از خوانند کان

تدیم بودید در مکتب آشفته اطلاعاتی  
کسب کرده بودید نامه را باره میکردند  
و میخندیدند و لی معلوم میشود از

خوانند کان اخیر آشفته نکار نده کار کری  
صاحب اراده هستید و کمتر کرتار

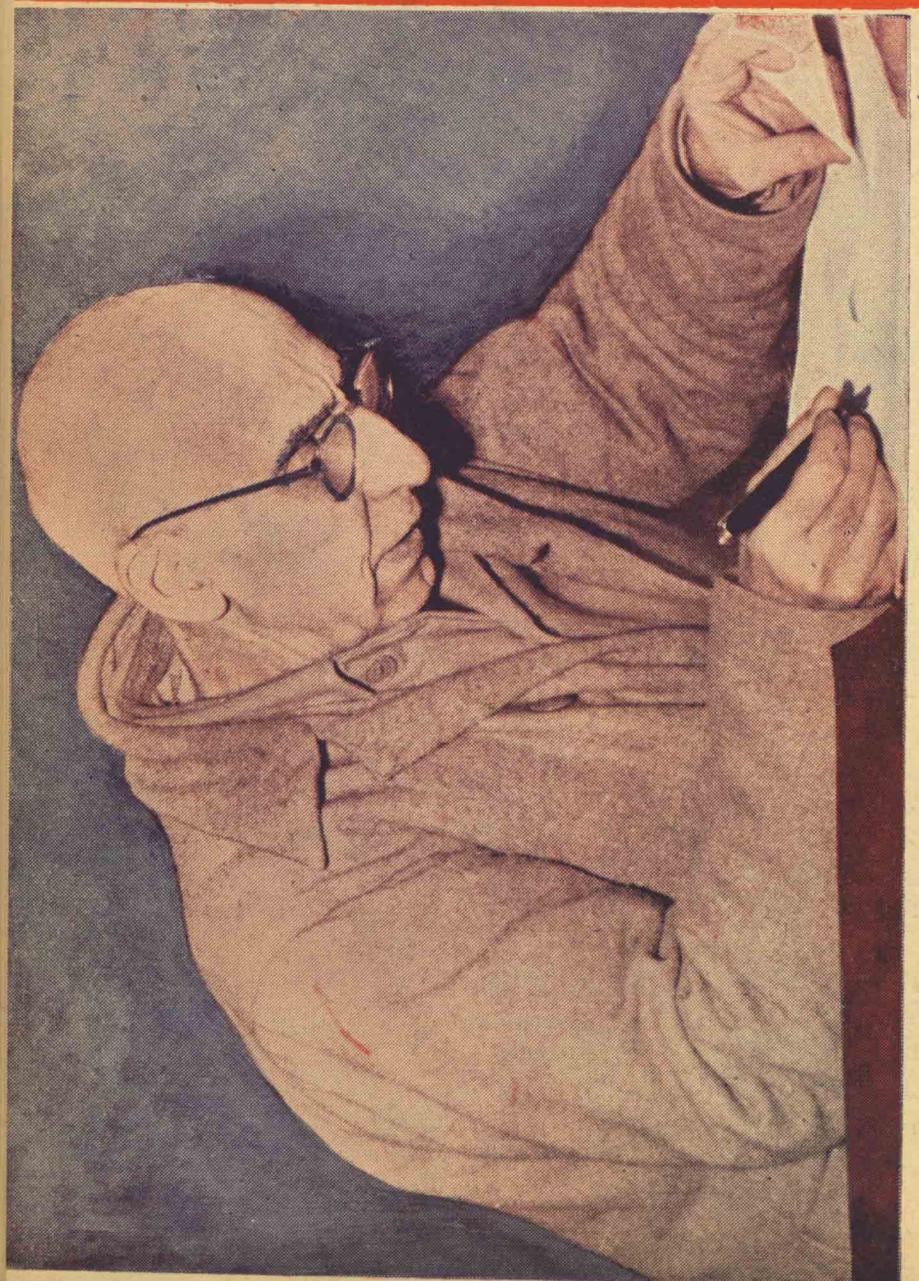
و هم و خرافات هستید این است که نامه  
را برای آشفته فرستاده اید

بنابر تمام مقدمات بالا نظاردارد لاقل



شماره هفدهم - دوره هشتم - سال ۱۳۴۳  
پنجشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۴۳ - ۳۵ شعبان ۱۳۷۳

آخر مصائب و ناماکیمات که  
محک مقاومت هر شخص است  
روی آور نشود بیمار و میزان  
بردباری کسان نمیتوان بی  
برده  
شارمن



### فهرست

سیاست قلت - روشنی  
دکتر مصدق  
اخبار داخلی و خارجی این هفته

در مجلس

و توقیق معنوی و مادی با آن چناب کامن  
در حقیقت هادی عالم مطبوعات هستی

عنایت فرماید.

غرض از تحریر این نامه ناقاب  
این است که خواستم از آن چناب سوال

نمایم طریقی که انسان بسوی خداوند

رهاش میشود کدام است چون مذاهی

در خلوت و حرمسرا

اعتراف نیمه شی  
زنجیر کایانه

مصدق ویک مایه

بجه ای که نیم سیر بود

قرتیست ویک

نهنهم ردیف یک و شش

طلای سیاه

سال بیست و شش

شماره مسلسل ۸۸۱

بها: ۴ ریال